



وزارت آموزش، پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد

جوان

ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم
دوره چهارم | بهمن ۱۴۰۳ | شماره پیاپی ۳۳۶ | ۴۸ صفحه

ISSN: 1606-9080

www.roshdmag.ir



قرار کوچه خاکی

نقشه گنج

روبات‌های هنرمند

زمان در عصر دیجیتال





میرانہارا میند است و بہر ہزار توپی



مدیر مسئول: محمد صالح مژدنبی
 سردبیر: الهام مقیسه
 مدیر داخلی: مریم شهرآبادی
 شورای برنامه ریزی: حبیب یوسفزاده،
 سجاد مهدی زاده، حسین حق پناه، سمیرا اسکندریور
 کارشناس طنز: نسیم عرب امیری
 مدیر هنری: کوروش پارسا نژاد
 دبیر عکس: اعظم لاریجانی
 ویراستار: بهروز راستانی
 طراح گرافیک: سید حامد الحسینی



ماهیانه آموزشی و تربیتی برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم
 دوره چهارم | بهمن ماه ۱۴۰۳ | شماره پیاپی دربی ۳۳۶ | ۴۸ صفحه

حاضر باش، ناظر باش

دهه هشتادی ها ۱۰
 روبات های هنرمند ۱۲

مدرسه آگاهی

شیدای ایران ۴
 عصر جدید عالم ۶
 استعداد شماری ۸
 ملحفه یاب ۹

حرف آخر

از ما بهتر ۲

حال خوب زندگی

من و مزاجم ۱۴
 زمان در عصر دیجیتال ۱۶
 قرار کوچه خاکی ۱۸

پرونده ویژه

نقشه گنج ۳۲
 آتش بیار معرکه ۳۴
 رنج دوست داشتنی ۳۶
 برگه ها بالا! ۳۸

راز روزگار

پاتوق جوان ۲۰
 من می توانم ۲۲
 خانه شماره ۳۳ ۲۶
 مسجدهای بزرگ جهان ۲۸
 سی یا ۳۰ ۳۰

سمت درست تاریخ

۲۴



روایت دیروز

تقویم ۴۶
 معما ۴۸

پرواز آینده ساز

شغل درون گراها چیست؟ ۴۰
 لذت خواندن ۴۲
 کدام شهر؟ کدام دانشگاه؟ ۴۴

خانواده مجلات رشد همه تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس عموم دانش آموزان قرار گیرد و همه کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی مان امکان تهیه آن را داشته باشند.

قیمت: ۵۰۰/۵۰۰ ریال



نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴ ● تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶/نمابر: ۸۸۳۵۱۴۷۸/ پیامک: ۳۰۰۵۰۹۹۵۱۹
 نشانی رایانامه: Email: javan@roshdmag.ir ● صندوق پستی امور مشترکان: ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱ ● تلفن امور مشترکان: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۲۳۰۸ ● نشانی مرکز بررسی آثار تهران - خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید سلیمی) شماره ۲۶۸ - دفتر انتشارات و فناوری آموزشی صندوق پستی ۱۵۸۵۷/۶۵۶۷/تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۵۷۲۲ ●
 رایانامه: barresiasar@roshdmag.ir ●



حاضر جواب

یک باره دست اندازی غافلگیرمان کرد و ماشین به شدت بالا و پایین شد.

مسافر دوباره به صدا درآمد و گفت: «بله دیگه، این همه مالیات می گیرن، اما هیچی به هیچی. خیابونا این همه دست انداز داره!»

پسرک که کلاهش را برداشته بود و در حال مرتب کردن موهایش بود گفت: «آره، مایکی از فامیلامون خارجه. می گه اونا با مالیات مردم روی ماشینا نرم انداز نصب می کنن...» و خودش به حرف خودش خندید. من و راننده تاکسی هم از خنده پسر به خنده افتادیم.

مسافر گفت: «حالا بخندید، اما اصلاً به خاطر همیناست که مردم از دین هم زده شدن. نگاه کن به جووونا...» پسرک با قیافه ای بامزه شانه ای بالا انداخت و با خنده بریده بریده گفت: «ای بابا!... خاطرات فامیلاتون تموم شد گیر دادید به ما جووونا!... خب چرا باید از فامیلا و دوست و رفقای شما بدی ببینیم، اون وقت از دین بدمون بیاد آخه؟!»

مسافر که انتظار این برخورد را نداشت، حرف پسرک به مذاقش خوش نیامد. خواست پیاده شود که پسرک همان طور که دوباره سر در گوشی داشت گفت: «می شه فامیلاتون رو از دولت جمع کنید، بلکه همه چی روبه راه بشه؟»

باران که باریدن گرفت، معلوم بود تا برسم به دفتر مجله خیس آب می شوم. دست بلند کردم برای تاکسی. روی صندلی عقب نشستم؛ در کنار پسر ۱۷ یا ۱۸ ساله ای که سرش با گوشی گرم بود. حواسم رفت پی گفت و گوی راننده و مسافری که کنار راننده نشسته بود.

داشت از تعطیلی های مدرسه ها و قطعی برق و گاز می گفت و داد و بیداد می کرد: «شما خبر ندارید! یکی از اقوام بنده تو وزارت نفت کار می کنه. خیلی بخور بخور می کنن. به خاطر همین سوخت نداریم.»

پسرک همان طور که با گوشی بازی می کرد، تک خنده ای زد و گفت: «شما همه تون نفت خوارید یا فقط اون فامیلتون نفت های مارو می خوره؟!»

مسافر چشم غره ای به پسرک رفت و دوباره گفت: «یکی از رفقا مونم که تو اداره برق کار می کنه، می گه اینجا کلی رشوه می دن و می گیرن، شماها خبر ندارید. به خاطر همین به برق رو قطع می کنن.»

دوباره پسرک با نیش باز بلند گفت: «رفقاتون برقارو قطع می کنن تاریک بشه که رشوه بگیرن، یا وقتی رشوه می گیرن برقارو قطع می کنن که شاعرانه بشه؟»

مسافر که حسابی از حرف های پسرک ناخوش احوال به نظر می رسید، خواست جورا عوض کند، زیر لب گفت: «بچه هم بچه های قدیم!»

الهام مقیسه

ایرانیان خویشاوندان ما اهل بیت‌اند
(متقی هندی، کنزالاعمال، ج ۲، ص ۳۵۳).

بین مردم، مردم فارس بیشترین سهم را از
اسلام دارند

(متقی هندی، کنزالاعمال، ج ۲، ص ۹۰).

روزی پیامبر اکرم (ص) در حال تلاوت قرآن
بودند که به آیه ۳۸ سورة محمد (ص) رسیدند.
کدام آیه؟

همان که می‌گوید اگر روی برگردانید، خداوند
قومی را جای شما می‌گذارد که مانند شما
نیست.

از حضرت پرسیدند: «آقا جان این قوم چه
کسانی هستند؟»
حضرت به **سلمان** اشاره کردند و گفتند: «این
مرد و قوم او هستند.»

قسم به جان کسی که جانم در دست اوست، اگر ایمان
و علم به ستارهٔ ثریا بسته باشد و در آسمان قرار گیرد،
افرادی از عجم آن را به دست می‌آورند و سعادتمندترین
آن‌ها مردم فارس (ایران) هستند
(سیوطی، الدر المنثور، ج ۷، ص ۵۰۶).

بزرگان قوم را احترام کنید، هرچند با شما مخالفت
کنند و این ایرانیان حکیم و با احترام‌اند. آن‌ها به ما
سلام می‌کنند و رغبت به اسلام دارند...
(بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۳۰).

امام زمان (عج) خطاب به میرزای قمی
می‌فرمایند: «اینجا (ایران) خانهٔ شیعیان ماست.
می‌شکند، خم می‌شود، خطر هست، ولی ما
نمی‌گذاریم سقوط کند، ما نگهش می‌داریم»
(کریمی جهرمی، عنایات ولی عصر به علما و مراجع، ص ۱۰۹).

امام صادق (علیه السلام): «مردم خراسان
بزرگان ما و مردم قم یاران ما و مردم کوفه حامیان
استوار ما هستند»
(مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۴).

همیشه اینجا منتظر یک معما هستیم که در
صفحه ۴۸ برای ما طراحی شده است. گاهی آن
راز در میان صفحات مجله پنهان شده است.
گاهی هم در همین صفحه قرار است پرده از
آن برداریم. می‌توانید روایت صفحه ۴۸ را پیدا
کنید؟

فکر می‌کنید چه رازی در طراحی صفحه ۴۸
مخفی شده است؟ آن را با فکر و گفت‌وگو
برایمان شرح دهید، ما هم پیام‌رسان شاد داریم
و هم سامانهٔ بررسی آثار. (به صفحهٔ فهرست
رجوع کنید و با پویش رمزینه‌ها، جواب معما را
برایمان ارسال کنید).

راستی پشت طراحی صفحه ۴۸ کلی حرف
نهفته است. می‌توانید با شعر، داستان، روایت
یک تحلیل و... در مورد طرح صفحه ۴۸، ما را در
محصول استعداد خود سهیم کنید.



مدرسه آگاهی

شیدای ایران

ملیحه بلندیان

به استقلال در فروش نفت و رونق کارخانه‌ها، کوتاه کردن دست سلطه آمریکا و غرب از منابع کشورمان رسیدیم، و در حوزه امنیت، ایران در بحرانی‌ترین منطقه جهان، امن‌ترین کشور است.

در این سال‌ها جوانان وطن، همین دوستان خودت، بانثار خونشان امنیت ایران را تضمین کردند. الگوی امنیتی ایران، منطقه را از خطر آمریکا و داعش نجات داد. توان مقابله نظامی ایران بالا و در حدی است که دیگر همه دنیا به آن معترف هستند. دانش پزشکی در ایران عزیزمان، به خصوص در حوزه‌هایی چون سلول‌های بنیادین، ترمیم ضایعات نخاعی، و تولید داروهای راهبردی، همه و همه یعنی اینکه استقلال فرزندان ایران در این حوزه‌ها چشمگیر است.

تازه هنوز خیلی از ظرفیت‌های ایران عزیزمان را برای نگفته‌ام. ایجاد زیرساخت‌های عمرانی در حوزه صنعت، حفظ منابع طبیعی، آموزش‌های دینی و مذهبی، کشاورزی، ورزش و خیلی موارد دیگر که اگر بخواهم برای جزه به جزه توضیح بدهم، باید همچنان بنویسم. این‌ها بعد از انقلاب اسلامی در کشور عزیزمان است. خب حالا حتماً می‌گویی

سلام دوست خوبم. یادت هست با هم چه مسیری را طی کردیم؟ مسیر خودشناسی را. به کشف حقیقت وجودی و سپس به تشخیص حق و تکلیف فردی رسیدیم و با عبور از خود، برای رسیدن به خویشتنی پنهانی آمدم که در دل تاریخ و مرز و بوم سرزمینمان جا خوش کرده است. حالا تو جوان عزیزم که دیروز ملت را شناختی، باید امروز را نیز دریایی که کجا هستی.

همیشه این سؤال را از خودت می‌پرسی که الان در منطقه، چه از لحاظ جغرافیایی و چه از نظر سیاسی و اقتصادی، در چه مرحله‌ای هستیم؟ آیا اگر انقلاب نمی‌کردیم وضعیتمان چگونه بود؟ می‌خواهم برای همه این‌ها را تبیین کنم؛ البته تا جایی که تو صبر و حوصله داشته باشی؛ هستی؟! ...!

الان بیشتر از چهار دهه از پیروزی انقلابمان می‌گذرد. این انقلاب پدیده‌ای الهی بود که در اواخر قرن بیستم، جهان را به لرزه درآورد و نور امید را در دل مسلمانان و مستضعفان عالم روشن کرد. از یک کشور وابسته تبدیل شدیم به کشوری در حوزه استقلال ملی و بین‌المللی کسی نمی‌تواند دست تعرض به این آب و خاک دراز کند. در حوزه‌های اقتصاد،

مخصوصاً واکنش
خانمی که شال کرمی دارد



چرا عیب‌های زیادی داریم؟

ما دشمن داریم؛ همان‌ها که دستشان را از دامن استقلال‌مان کوتاه کردیم. دشمن مشغول دشمنی است و دست به کارهای گوناگونی می‌زند؛ از جمله ما را تحریم می‌کند. تحریم البته مشکلاتی را برای کشور به وجود می‌آورد و در این تردیدی نیست، اما تحریم‌ها موجب شدند چشمان ما روی امکانات خودمان باز شود. خیلی از ظرفیت‌ها را دارا بودیم، اما نمی‌دانستیم و از آن‌ها غافل بودیم. وقتی تحریم شدیم، به خود آمدیم. نگاه کردیم، ظرفیت‌های موجود داخلی را پیدا کردیم و از آن‌ها بهره گرفتیم.

امروز برخلاف میل و خواست دشمن، ما قوی هستیم؛ از لحاظ سیاسی قوی هستیم، از لحاظ نظامی قوی هستیم، و از لحاظ امنیتی قوی هستیم. امروز جمهوری اسلامی به مراتب قوی‌تر و مقتدرتر از سال‌های اول است؛ با وجود این‌همه تحریم، و با وجود این‌همه دشمنی! معنایش این است که ما از ترفندی که دشمن علیه ما به کار بُرد، به نفع کشور و به نفع خودمان استفاده کردیم. خوب مثلاً همین خرید اجناس ایرانی می‌تواند یک مثال برای تو باشد.

واقعیتی را برایت بگویم: «در ذهن ملت ما نهادینه کرده بودند که: ایرانی مساوی است با ناتوانی در تولید». می‌دانم کم‌وکاستی‌هایی داریم، ولی در کل خیلی پیشرفت داشته‌ایم. اگر کمی منصف باشیم، این موضوع کاملاً محسوس است. ما کمبودهای فراوانی داریم، این را از نظر دور نمی‌داریم و انکار نمی‌کنیم. با این حال انکار هم نمی‌کنیم که ظرفیت‌های بسیاری هم در اختیار ما قرار دارند و با همین ظرفیت‌ها که بالاترین آن همین نیروی جوانی ماست، پیروز می‌شویم.

وقتی من از درون خود احساس ضعف را به جهان مخابره کنم، دیگران مرا باور نمی‌کنند. حتماً باید نقطه ضعف‌هایم را کشف و آن‌ها را اصلاح کنم. همان‌طور که با وجود تحریم‌های بی‌سابقه در تمام این چند دهه، توانسته‌ایم سرپا بایستیم؛ آن هم مقتدرانه. من جوان ایرانی‌ام و ایران مال من است. اقتدارش اقتدار من است. سربلند در تمام عرصه‌ها ایستاده‌ام و در برابر دشمنانی که می‌خواهند مرا از پا در آورند، مقاوم و نستوه می‌مانم؛ چون یک جوان ایرانی‌ام.

عصر جدید عالم

محمدرضا میرزایی

شبهه‌هایی که از طریق فضای مجازی، رسانه‌ها، دوستان و آشنایان به ذهن ما وارد می‌شوند، گاهی ما را در مسیر پیشرفت دچار مشکل می‌کنند. اگر انقلاب نمی‌کردیم، اینجا که حالا ایستاده‌ایم نبودیم؟ چرا ایران جزو کشورهای جهان سوم است؟ چرا غربی‌ها توسعه یافته‌اند و ما در حال توسعه؟ قدرت نفوذ ایران در جهان فقط در حد چند کشور ضعیف آفریقایی است! ما مثل غرب نفوذ نداریم!

گاهی آگاهی نداشتن از گذشته باعث می‌شود انسان پیشرفت‌های دیگران یا حتی خودش را نبیند. اینکه کجا بودیم و الان کجا هستیم. اینکه با وجود چه مشکلاتی این مسیر را طی کرده و به اینجا رسیده‌ایم. حتی بسیاری از شبهه‌ها و سؤال‌ها ممکن است مربوط به گذشته باشند و پیشرفت‌های کشور در این چند سال دیده نشده باشد. گاهی معیار سنجش‌ها نادرست است. مثلاً معیار پیشرفته بودن یا عقب ماندگی دقیقاً چیست؟ کشورهای غربی بر اساس فرمول‌هایی که خودشان ساخته‌اند، دیگران را ارزیابی می‌کنند، در حالی که اگر فرمول‌ها دست‌کاری شوند، قطعاً نتایج متفاوت می‌شود. برای اینکه بدانیم قبلاً کجا بوده‌ایم و الان کجا هستیم کافی است نگاهی به این آمارها بیندازیم:

دستاوردهای انقلاب اسلامی در حوزه «سلامت و بهداشت»

۱. از ابتدای انقلاب اسلامی تاکنون ۳۱ سال متوسط عمر ایران افزایش داشته است و از ۵۵ سال به ۷۶/۲ سال رسیده‌ایم.

۲. سی درصد پزشکان ایران وارداتی از بنگلادش، فیلیپین، هند و پاکستان بودند. امروز از ۵۳ کشور جهان برای درمان به ایران می‌آیند. در ۲۷ رشته تخصص تربیت می‌کنیم.

۳. در ۱۹۷۳۹ روستای کشور ۳۵ هزار بهورز به عنوان پیشگامان نظام سلامت فعالیت می‌کنند. قبل از انقلاب فقط ۱۵۰۰ روستا خانه بهداشت داشت.

۴. با اجرای طرح مایه‌زنی (واکسیناسیون) ملی فلج اطفال به همت بسیجیان و پوشش ۹۵ درصدی این مایه‌زنی، فلج اطفال از کشور ریشه‌کن شد، در حالی که کشورهای همسایه هیچ‌کدام نتوانسته‌اند در این کار موفق شوند.

دستاوردهای انقلاب اسلامی در حوزه «استقلال ملی و اقتدار بین‌المللی»

۱. در پنج قرن اخیر مساحت ایران از ۳/۵ میلیون کیلومتر مربع به حدود ۱/۷ میلیون کیلومتر مربع کاهش یافت. انقلاب اسلامی با وجود هجوم ابرقدرت‌ها یک وجب خاک را هم از دست نداد.

۲. رضاخان بدون یک دقیقه مقاومت، سرزمین ایران را به ارتش‌های متجاوز شوروی، انگلیس و آمریکا تسلیم کرد.

۳. بحرین، استان چهاردهم ایران، با بی‌عرضگی محمدرضا پهلوی، تحویل انگلیس شد.

گاهی وقت‌ها بعضی‌ها نمی‌خواهند
بگذارند حرف‌های حال خوب کن به
گوشمان برسد.
بیا و گوش کن، شرط می‌بندم حال تو هم
خوب می‌شود.



دستاوردهای انقلاب اسلامی در حوزه «اقتصاد»

۱. به استناد آمار بانک جهانی و همه مؤسسه‌های مهم اقتصادی بین‌المللی، اقتصاد ایران با هشت رتبه ارتقا، از جایگاه ۲۶ جهانی در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) به رتبه ۱۸ در سال ۲۰۱۷ (۱۳۹۶) صعود کرده است و ایران جزو ۲۰ قدرت اقتصادی جهان به حساب می‌آید.

۲. ارتقای هشت پله‌ای اقتصاد ایران پس از انقلاب اسلامی در حالی محقق شده است که میزان فروش نفت خام به یک چهارم قبل از انقلاب کاهش یافته و جمعیت از ۳۶ میلیون به ۸۱ میلیون نفر افزایش یافته است.

این‌ها بخش کوچکی از پیشرفت‌های کشور پس از انقلاب هستند؛ تازه آن‌ها هم با وجود جنگ و تحریم‌های ظالمانه. پس اصل اینکه ما عقب‌مانده هستیم دروغ است. در بسیاری از موارد حتی از کشورهای اروپایی هم جلوتر هستیم؛ مثل پزشکی. بلکه نقص‌هایی در برخی بخش‌ها، مثل تولید خودرو، وجود دارد که آن‌ها هم حاصل سوء مدیریت است نه ناتوانی در تولید بهتر. اما اگر در جایی هم نقطه ضعفی وجود دارد، وظیفه من به عنوان جوان چیست؟ غرزدن؟ طلبکار بودن؟ یا کمک برای حل مشکل و پیشرفت؟

قطعاً جوان باید نقاط ضعف کشورش را در حوزه‌های گوناگون بداند، نه برای اینکه از آن‌ها بهره‌برداری منفی کند، بلکه برای پوشاندن نقاط ضعف و کمک به پیشرفت کشور. اگر فقط ۲۰ درصد جوانان این‌گونه بیندیشند و به جای تفکر در مهاجرت و غصه خوردن، برای حل مشکلات تلاش کنند، کشور با شتاب بیشتری در مسیر پیشرفت قرار می‌گیرد.

از دحام سؤال در ذهنم، یک جهان شلوغ می‌سازد
نور کشف حقایق این راه، جاده‌ای پر فروغ می‌سازد

می‌کشاند زمان مرا با خود، جای من در کجای امروز است؟!
انقلابی اگر نبود آیا، حق رفتن به قله محفوظ است؟!

آمد و رفت پرسشی می‌گفت، مانده بین دو راهی تردید
این همه جنس خارجی‌ها، باید آن‌ها را خرید یا نخرید؟!

شد قلمدوش پرسش هفتم، به گمانم سؤال پنجم بود
گفت از بین آن همه ابهام، کشور ما جهان چندم بود؟!

دیگری باد در گلو انداخت، ما عقب‌مانده در جهان هستیم
تا ابد در قبال غربی‌ها، تنبل و سست و ناتوان هستیم!

پر شدم از سؤال ریز و درشت، همه‌هم بود در سرم بر پا
یک صدایی مرا به خود آورد، یک طنین بلند و قرص و رسا

گفت باید درست بشناسیم نقطه ضعف و قوت خود را
عصر ما نو شود اگر ما هم بشناسیم قدرت خود را!

اینجا گیاه هرز معنایی ندارد، آزادی بی‌مرز معنایی ندارد
ایران اگر خانه است، مردم خانواده، بی‌خانواده خانه معنایی ندارد

معصومه زارع



استعداد شماری!

سمیرا مرشدی

من صد و ده جور استعداد دارم
دائم استعدادها را می‌شمارم!

می‌توانم یک پزشک خوب باشم
قلبِ بیمارانی خود را در ببارم

دارم استعداد شعر و شاعری هم
مثلِ خیامم، شبیه شهریارم

یک کشاورز تُپُل در خویش دارم
می‌توانم در بَن شلغم بکارم

ذوقِ استاندارد بودن دارم اما
مادرم گوید که مثلِ شهردارم!

مُسْتَعِد در فوتبالم آن چنان که
خویش را جای رونالدو می‌گذارم

در کلاس شیمی و جبر خیالی
دیدهام گاهی خودم آموزگارم

در خودم دارم تَوَد ذوق و علاقه
که برای هر تَوَد تابی قرارم!



ملحفه یاب



پسر قصه ما ملحفه یاب است و عجیب از پی خواب است و چه بی تاب که تا ظهر چنان ژرف بخوابد که اگر یک نفر از دور و بری ها برود روی مخش کشک بساید، نتواند که دمی خواب خوش از زیر دو پلکش بگشاید. چه بگویم که از این زائده و عادت بی فایده هر چند ضرر دید، نجنید و در آن حال و هوا ماند.

او علی رغم زبان های فراوان و بلاهای دوچندان، تشک و ملحفه جویان، دمر افتاد و بلاوقفه بیاسود. در این حال و هوا بود که صبحی متفاوت تر و حساس تر آمد که: «منم طلعت یک روز دل انگیز! به پا خیز و برو حوزه کنکور و بزن زور که هنگام رقابت شد و کوشیدن و همت.»

پدرش نیز صدایش زد و با پا دو سه تا ضربه به پایش زد و بالای سرش بادکنک ها ترکانید و گلورا به دو تا نعره درانید. پسر از سر اجبار، به ناچار، تکان خورد و دو تا لقمه نان خورد و برفت آن سر میدان، اتوبوس آمد و برجست در آن. حیف که چرتی زد و در خواب فرو رفت؛ چنان ژرف که از قافله جاماند.

سال دیگر که همان صبح پر از تاب و تب و آتیه افروز نمایان شد و رخشان، پدر گل پسر قصه ما یک لودر آورد و پسر را به تلاش از تشک و بالش و از تخت جدا کرد و خودش برد سر صندلی سالن کنکور نشانید و نصیحت پیرانید که او جان بکند، تیک به تستی بزند بلکه در آینده به جایی برسد. حیف که چرتی زد و در خواب فرو رفت؛ چنان ژرف که تا آخر کنکور در آن شکل و نما ماند.

و این داستان همچنان ادامه دارد.

مصطفی اراکی



دهه هشتادی‌ها

حسین حق پناه

- راستش را بخواهید، بچه‌ها مسئله من که چه سواد رسانه‌ای درس می‌دهم و چه می‌نویسم، نسل شماست.
- به نسل شما چه می‌گویند؟
- به ما نسل دهه هشتادی می‌گویند.
- مسئله من در طول هفته و در طول سال‌های اخیر نسبت به ابزارهای جدید، فناوری‌های دیجیتال، بازی‌های رایانه‌ای، موسیقی جدید و کلاً رسانه‌های جدید با نوجوان جدید بوده است. می‌خواستم ببینم چرا به شما می‌گویند نسل زد؟
- چرا می‌گویند زد؟
- به ترتیب رفته‌اند و به زد رسیده‌اند.
از چه چیزی شروع شده؟
از A و B شروع شده تا به Z رسیده‌اند.
مخفف چیزی بوده، ولی خاطر من نیست.

این چند وقت برخی مباحث را با هم مرور کردیم. امروز آمدم در جمع شما که شما حرف بزنید و من گوش دهم. من حسین حق‌پناه و معلم درسی در آموزش و پرورش هستم، درسی که نه در امتحان نهایی و نه در آزمون سراسری می‌آید و کتاب آن نیز گاهی تا اواسط سال به دست بچه‌ها، نمی‌رسد. اگر مدرسه‌ای اجازه دهد و آن را در ساعت درسی قرار دهد، درس آن را به معلم ورزش، معلم عربی، ناظم و... می‌دهد که ساعت آن پر شود. یا اینکه آن را به معلم ریاضی و فیزیک و... می‌دهند که درس‌های عقب‌مانده خود را در آن ساعت پر کنند. کدام درس است؟ پایه چندم هستید؟ دهم؟ این درس در پایه شما هم هست. در جمع هنرستانی داریم؟ هنرستان‌ها آن را در پایه یازدهم دارند. من نه تنها معلم آن درس هستم، بلکه نویسنده کتاب درسی آن هم هستم، درس سواد رسانه‌ای.



من یک فهرست در این مورد دیدم. ولی اینکه از کجا آمده را نمی‌دانم. مثلاً برای دهه ۲۰ و ۳۰ شمسی اصطلاح بی‌بی بومربود.

من یک فهرست در این مورد دیدم. ولی اینکه از کجا آمده را نمی‌دانم. مثلاً برای دهه ۲۰ و ۳۰ شمسی اصطلاح بی‌بی بومربود.

آفرین مسأله من اینجا نیست و با شما هم نیست. مسأله من با خانواده‌های شماست، ولی در ارتباط با شما است. من در طول هفته با مامان و باباها حرف می‌زنم و با معلمان و مربیان صحبت می‌کنم و به آن‌ها توضیح می‌دهم که آیا نوجوانان واقعا زده هستند؟ شما خیلی خوب گفتید که اینها به همین شکل و به ترتیب حروف رفته‌اند! فکر می‌کنید آن‌ها در مورد زد چه می‌گویند؟ اصلاً فکرش را هم نمی‌کنید. فکر می‌کنید تصور آن‌ها در مورد اینکه چرا به شما زد می‌گویند، چیست؟ آن‌ها اصلاً زد را به شکل انگلیسی نمی‌بینند. آن‌ها می‌گویند این نسل ضد همه چیز هستند و بخاطر همین به آن‌ها نسل ضد می‌گویند. بخاطر همین در طول هفته یک بخشی از کار من، گفت و گو کردن با شماست. من به مسجدها، هیئت‌ها، چای‌سراها (کافه‌ها) و کنسرت‌های روم.

آفرین مسأله من اینجا نیست و با شما هم نیست. مسأله من با خانواده‌های شماست، ولی در ارتباط با شما است. من در طول هفته با مامان و باباها حرف می‌زنم و با معلمان و مربیان صحبت می‌کنم و به آن‌ها توضیح می‌دهم که آیا نوجوانان واقعا زده هستند؟ شما خیلی خوب گفتید که اینها به همین شکل و به ترتیب حروف رفته‌اند! فکر می‌کنید آن‌ها در مورد زد چه می‌گویند؟ اصلاً فکرش را هم نمی‌کنید. فکر می‌کنید تصور آن‌ها در مورد اینکه چرا به شما زد می‌گویند، چیست؟ آن‌ها اصلاً زد را به شکل انگلیسی نمی‌بینند. آن‌ها می‌گویند این نسل ضد همه چیز هستند و بخاطر همین به آن‌ها نسل ضد می‌گویند. بخاطر همین در طول هفته یک بخشی از کار من، گفت و گو کردن با شماست. من به مسجدها، هیئت‌ها، چای‌سراها (کافه‌ها) و کنسرت‌های روم.

به نظر شما چرا این گونه است؟
رادمان؛ شاید چون آدم‌های بیشتر مطالبه‌گری هستیم. چون قرار است ما آینده را بسازیم. منظورم این است که ما بزرگ می‌شویم و می‌رویم کار می‌کنیم.
پس یک بخشی از اهمیت شما بخاطر آینده ساز بودن شماست. می‌توانید بگویید که کجاها این مطالبه‌گری را نشان می‌دهید؟

- آیا کسی هم گوش می‌دهد؟ جاهایی که می‌روید فکر نکنم کسی بیاید و گوش بدهد.

رادمان؛ مثلاً اینکه اگر یک کار به زعم ما خیلی کار خوبی نمی‌آید و خیلی آن را دوست نداریم، شروع به اعتراض می‌کنیم.

من نمی‌روم که حرف بزنم و برعکس گوش می‌کنم. هر هفته تقریباً در یک بوستان در تهران می‌نشینم و با پنج یا شش نوجوان با سنخ‌های شخصیتی (تیپ‌های) مختلف می‌آیند و در مورد موضوع‌های مختلف صحبت می‌کنیم. سراغ آدم‌هایی که در بوستان هستند و سراغ کسانی که در کنسرت شرکت می‌کنند می‌روم که بدانم فضای نوجوانان جدید چیست و چگونه فکر می‌کنند و چگونه حرف می‌زنند. - از بزرگ‌ترها هم به ما لودهید.

بچه‌ها چه کسانی با این نظر رادمان موافق هستند؟
مانی رنجبر؛ به نظر من این از درون ما نیست. شاید به خاطر این است که من فکر می‌کنم چون الان تعداد فرزندان کمتر شده و فرزندان بین یک یا دو فرزند هستند، بنابراین خانواده حساسیت روی فرزند دارد و ذره بین روی او می‌گذارد. ما وقتی مخالفتی می‌کنیم، چون پدر و مادرها خود در دوران کودکی نظرات والدین خود را قبول کردند، فکر می‌کنند نظرات ما، همان ضد همه چیز بودن است. در صورتی که پدر و مادر بیشتر روی بچه ریز شده‌اند.

گاهی روی آنتن تلویزیون می‌روم و کلماتی که بعضی از شما به کار می‌برید را برای بزرگ‌ترها می‌گویم و توضیح می‌دهم. یعنی از شما یاد می‌گیرم و به آن‌ها یاد می‌دهم. حال شما بگویید که از نظر شما ویژگی متفاوت نسل شما چیست؟ یعنی شما چه هستید که قبل از شما نبودند؟ لطف کنید وقتی می‌خواهید صحبت کنید، خودتان را معرفی کنید.

چه جالب! پس انگار نوجوانان عوض نشدن، بلکه مادر و پدرها وقت اضافه آورده‌اند.
مانی رنجبر؛ به نظر من چون قدیم بچه بیشتر بوده و آن حساسیت‌ها وقتی می‌خواهد روی کل آن‌ها پخش شود، روی هر کس تأثیر کمتری می‌گذارد، نسبت به وقتی که بین دو نفر یا یک نفر بخواد پخش شود.

محمد عطار هستم. چیزی که وجود دارد، این نسل زد همه جا پخش شده و همه جا چرخیده، ولی به نظر من حداقل در مدرسه ما اصلاً چیز درستی نیست. یعنی خیلی از

بقیه گفت و گوهارا در شماره‌های بعد می‌خوانیم.

روبات‌های هنرمند

هنر و خلاقیت با هوش مصنوعی

هوش مصنوعی در موسیقی و ادبیات

یکی از جالب‌ترین کاربردهای هوش مصنوعی در هنر، خلق موسیقی و ادبیات است. سامانه‌هایی مانند «جاک باکس» یا «اوپن آل» می‌توانند آهنگ‌هایی به سبک‌های گوناگون تولید کنند. همچنین هوش مصنوعی در نوشتن داستان، شعر و حتی فیلم‌نامه نیز پیشرفت کرده است. با این حال، منتقدان معتقدند که این آثار فاقد عمق عاطفی و انسانی هستند که در هنرهای سنتی وجود دارند.

هنر تعاملی با هوش مصنوعی

یکی دیگر از کاربردهای جالب هوش مصنوعی در هنر، ایجاد تجربیات تعاملی است. نمایشگاه‌هایی وجود دارند که در آن‌ها بازدیدکنندگان می‌توانند با سامانه‌های هوش مصنوعی تعامل داشته باشند و به صورت زنده آثار هنری ایجاد کنند. برای مثال، نمایشگاه‌های واقعیت مجازی که از هوش مصنوعی برای خلق محیط‌های هنری استفاده می‌کنند، یکی از جدیدترین نوآوری‌ها در این زمینه به شمار می‌روند.

آیا روبات‌ها هنرمند واقعی می‌شوند؟

سؤال اصلی این است که آیا می‌توان هوش مصنوعی را به عنوان «هنرمند» در نظر گرفت؟ پاسخ به این سؤال بستگی به تعریف ما از هنر و هنرمند دارد. اگر هنر صرفاً خلق چیزی زیبا باشد، شاید بتوان هوش مصنوعی را هنرمند محسوب کرد. اما اگر هنر به معنای بیان احساسات، تفکر فلسفی و ارتباط انسانی باشد، هنوز فاصله زیادی بین انسان و ماشین وجود دارد.

چالش‌های اخلاقی هنر با هوش مصنوعی

هنر تولیدشده توسط هوش مصنوعی مسائل متعددی را نیز به همراه دارد. برای مثال، اگر یک اثر هنری توسط هوش مصنوعی خلق شود، حق مالکیت آن متعلق به چه کسی است؟ آیا باید به الگوریتم یا خالق انسانی آن اعتبار داده شود؟ همچنین، استفاده از داده‌های دیگر هنرمندان برای آموزش سامانه‌های هوش مصنوعی، سؤال‌هایی دربارهٔ رونوشت‌برداری و حقوق مالکیت معنوی مطرح می‌کند.

هنر همیشه یکی از پیچیده‌ترین و انسانی‌ترین جنبه‌های فرهنگ بوده است؛ از نقاشی‌های دوران غارنشینی گرفته تا شاهکارهای هنری مدرن. خلاقیت به عنوان یک ویژگی منحصر به فرد انسان شناخته شده است. اما حالا «هوش مصنوعی» در حال ورود به این عرصه است و به ما نشان می‌دهد که ماشین‌ها نیز می‌توانند خالق هنر باشند. آیا این یعنی روبات‌ها هنرمند می‌شوند؟ در متن پیش روی شما نقش هوش مصنوعی را در هنر و خلاقیت بررسی و سعی کرده‌ایم پاسخ این سؤال را پیدا کنیم.

هوش مصنوعی به عنوان ابزاری هنری

یکی از نقش‌های اصلی هوش مصنوعی در هنر، عمل به عنوان ابزاری برای هنرمندان است. ابزارهایی مانند «دیپ آرت» یا «ران وی ام‌ال» از الگوریتم‌های هوش مصنوعی استفاده می‌کنند تا آثار هنری منحصر به فردی خلق کنند. هنرمندان می‌توانند از این ابزارها برای ترکیب سبک‌های متنوع هنری، ایجاد تصویرهای جدید و حتی تولید موسیقی استفاده کنند. در این فرایند، هوش مصنوعی نقش دستیار را دارد، نه خالق اصلی.

خلق آثار هنری مستقل توسط هوش مصنوعی

برخی سامانه‌های (سیستم‌های) هوش مصنوعی توانسته‌اند به صورت مستقل آثار هنری خلق کنند. برای مثال، در سال ۲۰۱۸ یک تابلوی نقاشی به نام «تک چهره (پرتره) ادموند دی بلامی» توسط یک الگوریتم یادگیری عمیق خلق شد و در یک حراجی به قیمت ۴۳۲/۵۰۰ دلار فروخته شد. این اثر با استفاده از داده‌های صدها نقاشی قدیمی خلق شده بود. چنین رویدادهایی این سؤال را مطرح می‌کنند که آیا این‌گونه آثار را می‌توان «هنر واقعی» دانست؟

آیا خلاقیت قابل آموزش است؟

خلاقیت یکی از ویژگی‌های پیچیده‌ای است که به نظر می‌رسد فراتر از توانایی‌های ماشین‌ها باشد. اما هوش مصنوعی با استفاده از الگوریتم‌های پیشرفته و داده‌های بزرگ، می‌تواند الگوهای خلاقانه‌ای ایجاد کند. الگوریتم‌های مولد مانند «گن‌ها» (شبکه‌های تخصصی مولد) به هوش مصنوعی امکان می‌دهند تصویر، موسیقی و داستان کاملاً جدیدی تولید کنند. این موضوع نشان می‌دهد که خلاقیت ممکن است قابل شبیه‌سازی باشد؛ هرچند که خلاقیت انسانی همچنان تفاوت‌های بنیادی دارد.

یکی دیگر از اعضای خانواده مجلات رشد،
مجله «رشد آموزش هنر» است.
این مجله مخصوص معلمان است و
به بحث هنر به طور تخصصی می پردازد.
در مورد این مطلب در این مجله نکاتی
آمده اند که خواند نشان خالی از لطف
نیست.



آینده هنر با هوش مصنوعی

هوش مصنوعی ممکن است آینده هنر را
تغییر دهد، اما این به معنای حذف نقش
انسان در این حوزه نیست. در واقع، انسان ها
و ماشین ها می توانند در کنار هم کار کنند تا
مرزهای جدیدی را در خلاقیت کشف کنند.
هوش مصنوعی می تواند به هنرمندان کمک
کند، ایده های جدید بیافرینند و به آثاری
برسند که بدون کمک این فناوری ممکن
نبود.

جمع بندی: هنر انسانی در برابر هنر ماشینی

اگرچه هوش مصنوعی توانسته است در خلق آثار هنری نقش مهمی ایفا کند، اما همچنان هنر انسانی با ویژگی هایی مانند
احساسات، تفکر و تجربه های شخصی از هنر ماشینی متمایز است. روبات ها ممکن است به هنرمندان کمک کنند یا حتی به
عنوان خالق مستقل عمل کنند، اما هنوز برای تبدیل شدن به «هنرمند واقعی» به چیزی بیشتر از الگوریتم نیاز دارند. هنر
با هوش مصنوعی فرصتی است برای گسترش خلاقیت و کشف مرزهای جدید، اما هویت انسانی در هنر همچنان بی رقیب
باقی می ماند.



حال خوب زندگی

۱

یکی دائم می چسبه به بخاری و یکی دیگه مدام خودش رو باد می زنه!

یکی زود جوش می یاره و فشار روانی داره، یکی دیگه بی خیاله!

یکی مثل فرفره کاراشو جلو می بره و یکی دیگه به لاک پشت هم می بازه!

یکی لپ هاش گل انداخته و یکی دیگه مثل شب تاره!

یکی خستگی نمی شناسه و یکی دیگه سنگین تر از خودکار برایش سخته!

چرا؟



۲

توی وجود همه موجودات، از جمله انسان ها، چهار حالت

سردی **گرمی** **رطوبت (تری)** **خشکی**

با هم ترکیب می شن و چهار ویژگی، یا به قول اطببا، چهار «مزاج» می سازن:

• گرم و مرطوب یا گرم و تر؛

• گرم و خشک؛

• سرد و مرطوب یا سرد و تر؛

• سرد و خشک.

حجت الاسلام مرتضی هادوی صدر

(کارشناس طب سنتی)

محمد علی ارجمند

(کارشناس علوم تربیتی)

من و
مزاجم

۱۴

پژوهان

بهمن ۱۴۰۳

۳

نوع تغذیه، نوع و جنس لباس، خواب و بیداری، و خیلی از فعالیت‌ها باعث می‌شن یکی از این چهار حالت در وجود ما شکل بگیرن. با توجه به یکی از این چهار حالت و کنش و واکنش‌های وجود انسان، چهار چیز تو بدن ما تولید می‌شه که بهش می‌گن «خلط». متعادل بودن با کم و زیاد شدن این اخلاط چهارگانه معمولاً تعیین‌کننده سلامت جسمی، ویژگی‌های شخصیتی و حالات روحی ماست که بهش طبع هم می‌گن. اخلاط عبارت‌اند از:

• دم (خون) = گرم و مرطوب = طبع دَمَوی

• صفرا = گرم و خشک = طبع صفراوی

• بلغم = سرد و مرطوب = طبع بلغمی

• سودا = سرد و خشک = طبع سوداوی

۴

بذارید حالا که تو فصل‌های سرد سال هستیم، از طبع‌های سرد شروع کنیم:

غلبه سودا

ویژگی‌های جسمی:

- خشکی پوست، لب‌ها و هر قسمتی از بدن

- یبوست

- تمایل رنگ بدن به تیرگی

- ویژگی‌های رفتاری:

- اهل نظم و دقت زیاد در کارها

- نکته سنج و ریزی‌بین

- رفتار حکیمانه و سنجیده

- ضعف قلب

- ترس

- درک بالا

- وسواس فکری

- کابوس دیدن

فصل غلبه: پاییز



درمان

- استفاده از ملین‌ها و مسهل‌ها مثل برگ سنا و گل محمدی؛

- پودر افیمون، صبح ناشتا یک قاشق مرباخوری؛

- خوردن دوبار بادمجان در هفته؛

- گرفتن ناخن‌ها هفته‌ای یک بار؛

استفاده از روغن زیتون.

- آگه تمرکز نداری، فکرت خوب کار نمی‌کنه، دم آزمون سراسری یا امتحانی و

... خوبه کمی سودات زیاد بشه.

خلاقیت و نبوغ حاصل مغز
شگفت‌انگیز انسان
#معرفی‌کتاب



۱۵

روان

بهمن ۱۴۰۳



حال خوب زندگی

گاهی می‌توانیم آثار و نشانه‌های برخی تأثیرات مخرب را در خود، خانواده و اطرافیانمان به‌وضوح ببینیم و لمس کنیم. هر روز که فناوری ارتباطات پیشرفته‌تر و گسترده‌تر می‌شود، حس نارضایتی، ناشکری و آشفتگی در انسان‌ها بیشتر می‌شود.

این درحالی است که استفاده افراطی از همین ابزار که ذاتی اعتیادآور هم دارند، عامل اصلی حال بد امروز بسیاری از انسان‌هاست. چرا که آنچه به انسان احساس رضایت از خود و زندگی می‌دهد، دقیقاً نقطه مقابل صرف عمر به سرگرمی و گذران بی‌هدف زمان است. حس رضایت و خوشبختی در تلاش، صبر، تمرکز، نظم، و داشتن هدف حاصل می‌شود.

وقتی فرد در زندگی هدف روشنی برای خود تعیین می‌کند و با تلاش، صبر، تمرکز و نظم به سمت تحقق آن هدف و رسیدن به مقصد حرکت می‌کند، هر روز که از خواب بیدار می‌شود، برایش شروعی دوباره و شیرین است؛ شروع از دامنه مسیری که تعیین کرده، به سمت قله‌ای که در نظر گرفته است. و هر شب که به رختخواب می‌رود، هرچند احساس خستگی کند، اما با لبخند رضایت به خواب می‌رود؛ چرا که کاملاً قابل محاسبه به قله و هدف تعیین شده‌اش نزدیک‌تر شده است.

البته مسئله به اینجا ختم نمی‌شود. این ابزار و امکانات ویژگی‌های دیگری هم دارند که به ادعای محققان، اگر از آن‌ها هوشمندانه استفاده نشود، تأثیر مخرب دارند؛ ویژگی‌هایی نظیر:

۱. یورش حجم زیاد اطلاعات به سمت ذهن، فکر و قلب ما؛
۲. تنوع حجم اطلاعات؛
۳. منفی، غیرواقعی و فانتزی بودن اطلاعات و اخبارشان؛
۴. بسترسازی ارتباطات مجازی متنوع و شکل‌گیری دوستی‌های متعدد بدون شناخت منطقی؛
۵. کم‌رنگ شدن قوت روابط در دنیای واقعی.

در نتیجه اثر روشن و طبیعی این ابزار با این ویژگی‌ها، بر اساس سن و شرایط، کمی متفاوت، اما بسیار نزدیک به هم، در همه ما یافت می‌شود. اگر بدون آموزش از این دمودستگاه استفاده کنیم و آن‌ها را در زندگی خود بدون شناخت و شناسایی راه دهیم، بدون شک آسیب می‌بینیم.

چند وقت پیش مشاوره‌ای داشتم با نوجوانی که حال خوبی نداشت. احساس می‌کرد چهره خوبی ندارد و از شکل بدنش ناراضی بود. دوست نداشت به خود درآینه نگاه کند یا تماس تصویری داشته باشد. در کنار این احساس، علاقه و توان درس خواندن را هم از دست داده بود. رغبتی برای هیچ کاری نداشت و وقتی به او گفتم که توضیح بده یک روز خود را به چه شکل می‌گذرانی گفت: «زندگی من در سه کلمه خلاصه می‌شود: موسیقی، گپ (چت)، خواب.»

مشاوره بعدی با دخترخانمی دانشجو بود که در بهترین دانشگاه پایتخت پذیرفته شده بود، اما او هم حال خوبی نداشت. از نداشتن تمرکز و از بین رفتن علاقه‌اش به تحصیل می‌گفت. از شاخه به شاخه پریدنش بین چندین کار و فعالیت. انجام ندادن کارهایش به شکل منظم تا به پایان رساندن آن‌ها. از بی‌میل بودن به هیجان‌ها و جذابیت‌های زندگی و افتادن در وضعیت مقایسه مدام خود با دیگران. وقتی از ایشان هم خواستم که یک روز خود را تعریف کند، مشخص شد که بخش اعظمی از وقتش بدون مخاطب خاص در فضای مجازی و بین هزاران محتوا و مطلب متنوع می‌گذرد.

این دو نمونه نماینده بیش از ۱۰۰ مورد از افراد مراجعه‌کننده‌ای هستند که از دست خود یا شرایط خود ناراحت و ناراضی‌اند، حس خوشبختی و خوش حالی ندارند و راه حلی برای نجات از وضعیتی که در آن احساس اسارت می‌کنند، نمی‌یابند. این افراد که در سنین متفاوت و با شرایط گوناگون رجوع می‌کنند، همگی یک فصل مشترک دارند و آن استفاده زیاد از دنیای دیجیتال، فناوری جدید ارتباطات و به شکل مشخص تلفن‌های هوشمندشان است. در واقع آن‌ها دائم با یکی از این وسایل، یعنی تلویزیون، ماهواره، رایانه، و تلفن همراه، در اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، مشغول گفت‌وگو، دیدن فیلم، مجموعه تلویزیونی (سریال) و بازی‌های رایانه‌ای هستند.



زمان در عصر دیجیتال

نرگس رئیسی (مهاجر)

صفت‌های شایع افراد وابسته به فناوری ارتباطات

برای اینکه بتوانیم درک مشخصی از این آثار داشته باشیم، ویژگی‌های زیر را در خود و دیگرانی که از فناوری ارتباطات و مظاهر آن بسیار استفاده می‌کنند، مورد بررسی قرار دهیم:

۱. اهل مقایسه: مقایسه مدام خود و داشته‌های خود با دیگرانی که در فضای مجازی به نظر از ما دارا تر، خوشبخت‌تر و موفق‌تر هستند.

۲. کمال‌گرا تر از هر زمان: چون مدام به ظاهر با افراد همه چیز تمام در تماس هستیم؛ هرچند از راست و دروغ، و ظاهر و باطن این افراد خبر نداریم.

۳. کم‌صبرتر از گذشته: چون خاصیت این دم‌ودستگاه رقابت در سرعت انتقال، سرعت فروش، سرعت ارائه و سرعت پخش است.

۴. خسته‌تر، بی‌حوصله‌تر و کلافه‌تر از همیشه: به خاطر حجم زیاد و بی‌پایان اطلاعات، بمباران اخبار به خصوص از نوع منفی، مواجه شدن با تنوعی از نظرات، عقاید، افکار، نقدها و برداشت‌های ضد و نقیض.

۵. ضعف اعصاب: دنبال کردن روزانه و تکرار دریافت اخبار منفی، بد، سیاه، حوادث، جنایات و خیانت‌ها، فروپاشی اعصاب مغز را به ارمغان می‌آورد. یک تحقیق ساده برایمان به‌طور کامل روشن می‌کند افرادی که بیشتر دنبال‌کننده اخبار و موضوع‌های منفی هستند، به سبب روحی افسرده، نگران و ناامید می‌شوند و معمولاً وقتی صحبت می‌کنند، جز منفی‌گویی از آنان نمی‌شنویم و جز نگاه منفی به امور و ضعف اعصاب، از اینان چیزی به ما منتقل نمی‌شود. عموم این افراد طاقت و تحملشان به‌مرور کم می‌شود و با هر خبری به هم می‌ریزند و رفته‌رفته حس قربانی بودن پیدا می‌کنند.

۷. کاهش قدرت استدلال سالم عقلی: افرادی که مدام بین انبوهی از نظرات، عقاید، واکنش‌ها و انتقادات، و بین اخبار بی‌شماری که راست و دروغشان قابل تشخیص نیست، چرخ می‌خورند، به‌مرور زمان توانایی تفکر مستقل و قدرت استدلال منطقی خود را از دست می‌دهند. واقعاً نمی‌توانند تشخیص دهند چه چیزی حق است و چه چیزی باطل. توسط گردانندگان برخی رسانه‌ها و برخی نویسندگان به‌طور کامل بازی می‌خورند و تعادل خود را از دست می‌دهند.

بی‌برکت شدن زمان

اما احساس عجیبی که به این افراد دست می‌دهد، «بی‌برکت شدن زمان به شکل خیلی غیرعادی» است. حضور در فضای مجازی به شکلی زمان ما را می‌خورد که باورش سخت است. انگار همین یک لحظه قبل گوشی را دست گرفتیم، اما به خود که می‌آییم، می‌بینیم ۳۰ دقیقه از زمان غیرقابل بازگشت ما به راحتی از دستانمان رفته است و ما کاری نمی‌توانیم بکنیم. این در حالی است که در این ۳۰ دقیقه یکی از کارها و وظایف مهم امروزمان را می‌توانستیم به انجام برسانیم.

گفته شده است اگر فقط روزی سه ساعت را، بی‌هدف و برنامه، برای حضور در فضای مجازی یا سایر رسانه‌های ارتباطی صرف کنیم، سالی ۱۰۹۵ ساعت از عمر ما صرف سرگرمی و برنامه‌هایی شده است که در خوش‌بینانه‌ترین حالت اگر آثار منفی نداشته باشند، تقریباً آورده، فایده و سودی هم برای ما به همراه ندارند. این تعداد ساعت یعنی تقریباً ۴۶ روز از ۳۶۵ روز سال.

این در حالی است که برخی با خرج سه ساعت زمان در ۴۶ روز، یک سطح از یک زبان خارجی خود را ارتقا می‌دهند یا یک آزمون را با موفقیت می‌گذرانند. ممکن است چهار دوره ۱۰ ساعته بگذرانند، یک مقاله بنویسند، یک کتاب تدوین کنند و یا ۴۶ صفحه از قرآن، کتاب آسمانی‌شان را حفظ کنند.





نسیم اسدیور

تو هم فرار بود برای چند ماه، همسایه دیوار به دیوارمان باشی. حالا کاسه به دست ایستاده بودی دم در خانه مان. تو را که دیدم جا خوردم. تندى خودم را کشیدم کنار. بشت



امیر و برادرم بهروز و بازی‌هایشان.

یک روز خروس فرار کرد. مثل همیشه. من هم به باغچه آمدم. مثل همیشه. اما تو آن جا نبود. گشتم و خروس را پیدا کردم. همیشه خودت کمکم می‌دادی که پیدایش کنم. این بار تنهایی گشتم و پیدایش کردم و برگشتم به خانه. بدون دیدن تو، بدون آدامس نوشابه‌ای. با خودم گفتم قهر کردی، با خودم گفتم فراموشم کردی. همه را فراموش کردی. همان موقع صدای مادرم را شنیدم. داشت از روی خریشته با ناهید خانم همسایه دست راستی‌مان حرف می‌زد.

«ننه کشور هم پسرش از آلمان اومده. گمونم اومده زن و بچه‌اش رو ببره. می‌گفت هرچی گفتم همین جابمون، گفته توی کشوری که درگیر جنگه امنیت نیست. ولی ناهید جان من که می‌گم آدم پیمونه‌اش که پر بشه، شده... چه آلمان باشه، چه تو خط مقدم، چه هر جادیکه، قبول داری خواهر!»

نمی‌دانم ناهید خانم جواب مادرم را داد یا نه. من اما جوابم را گرفته بودم. دلم می‌خواست حداقل یک بار دیگر قبل از رفتن تو را ببینم. دوست داشتم پیرسم برای چه به باغچه سر کوچه نیامدی؟ دوست داشتم تو دوباره بگویی هیس دختر چقدر حرف می‌زنی. بعد مشتم را باز کنی و آدامس نوشابه‌ای به من بدهی.

فرصت نشد پیرسم. بعد از ظهر همان روز وقتی من و خانواده‌ام از پناهگاه برگشتیم کوچه خاکی‌تر شده بود. خاکی‌تر از قبل. تو روی دستان پدرت بودی. این بار تو چشمانت را بسته بودی. چشمان مشک‌ات خاکی شده بود. خون روی پیشانی‌ات را گرفته بود. همسایه‌ها جمع شده بودند کنار ویرانه‌های خانه ننه کشور. مادرم دستم را رها کرد. جیغ کشید و به سمت مادرت دوید. پدرم آمد و زیر بغل پدرت را گرفت. بهروز زل زده بود به پیکری جان تو. من اما خروس را سفت در آغوش گرفته بودم و به باغچه سر کوچه زل زده بودم. حالاسی و پنج سالی از آن روز می‌گذرد. از همان روزی که فرصت نشد پیرسم چرا نیامدی. و من هر بار که نگاهم به نامت می‌افتد که بر روی تابلوی سر کوچه حک شده است، دوست دارم چشمانم را ببندم و گلایه کنم از نیامدن تو و بگویی هیس دختر چقدر حرف می‌زنی!

بازی می‌کردیم. چند هفته گذشت. بار دیگر با تو چشم در چشم شدم. خروس فرار کرده بود. دویدم دنبالش. به سمت باغچه سر کوچه رفتم. او فرار می‌کرد و من دنبالش می‌دویدم. او تندتر می‌رفت و من نفس نفس زدن‌هایم بیشتر می‌شد. با همان لباس گل‌گلی می‌دویدم و او فرار می‌کرد. رسیدم به باغچه سر کوچه. قدم‌هایم را آرام کردم تا اگر همان اطراف است متوجه حضور من نشود و دوباره فرار نکند. قدم قدم، پاورچین پاورچین از کنار درخت‌ها می‌گذشتم. به بید مجنون رسیدم. نشسته بودی کنارش. نسیم برگ‌های مجنون را با خود همراه می‌کرد و این طرف و آن طرف می‌برد. تو بی‌خبر از نسیم و صبا و خروس تکیه داده بودی به درخت. چشمانت بسته، کتاب جغرافیا روی پایت بود. آدامس نوشابه‌ای هم در دست. از آن آدامس‌ها که پسرها به عشق عکس بازیکن‌های فوتبال می‌خریدند. پایم را عمدتاً کان دادم. برگ‌های خشک زیر پایم خش خش کردند. چشمت را باز کردی. نگاهت افتاد به دمپایی دخترانه من. سرت را آرام آرام بالا آوردی. من زل زده بودم به تو. هول شدی. بلند شدی و ایستادی. عکس بازیکن فوتبال افتاد روی زمین.. سلام کردی. جواب دادم. با صدایی آرام گفתי اسمت صبا است. سرم را تکان دادم. لابد همان طور که من می‌دانستم اسم تو نوید است، کلاس ششمی هستی و چند ماه همسایه دیوار به دیوار ما، تو هم همان طوری فهمیده بودی اسم من صبا است. کلاس دومی هستم. برگ‌های بلند مجنون با هر نسیمی به صورت من می‌خورد. آدامس نوشابه‌ای را که با عرق دست نرم شده بود، گذاشتی کف دستم. داشتم به آدامس نگاه می‌کردم که خروس از پشت درخت بیرون آمد. دنبالش دویدم. من می‌دویدم و تو مرا نگاه می‌کردی. همین طور که پشت سر خروس می‌دویدم با صدای بلند گفتم، خروس من همیشه همین موقع‌ها فرار می‌کنه.

دروغ می‌گفتم اما از آن به بعد راست از آب درآمد. از آن روز به بعد در را باز می‌گذاشتم. سر همان ساعت. خروس هر روز فرار می‌کرد. من هر روز به بهانه خروس به باغچه سر کوچه می‌آمدم تا دوباره آدامس نوشابه‌ای نصیبم شود. برخلاف بار اول، آن قدر حرف می‌زدم که می‌گفتی هیس! دختر چه قدر حرف می‌زنی و من باز حرف می‌زدم و می‌زدم و می‌زدم. از مدرسه می‌گفتم. از الهام و آزاده و بازی‌هایمان، از هادی و





پاتوق جوان

فاطمه مقدم

جشنواره‌های هنری مدرسه

حیف اون عکسا و فیلمایی که با کلی ذوق گرفتی نیست که بذاری تو آرشیو گوشت بمونه؟! حیف اون طرح‌های گرافیکی که تو دفترت زدی نیست؟! دخترن یا پسرن، اونا دوست دارن دیده بشن! حقشونه! تو خلقشون کردی، حالا باید ازشون استفاده کنی تا دیده بشن؛ دیده بشن! یه بستر خیلی قشنگ آوردن برات تا با خیال راحت آثار هنریت رو به اشتراک بذاری و جایزه بگیری! چی بهتر از این؟! خلاصه که عزیزم! اگه عاشق فیلم‌سازی، عکاسی یا طراحی گرافیکی هستی، این جشنواره مخصوص خودته! امسال جشنواره‌های هنری مدرسه با بخش‌های متنوع و جذاب منتظر آثار بی‌نظیر شما هستن. وقتشه دست به کار بشی و خودت رو معرفی کنی به کل کشور یا حتی جهان! پیش به سوی موفقیت و فراتر از اون! منتظریم غافلگیرمون کنی! برای شرکت توی این جشنواره فقط کافیه رمزینه رو پویش کنی تا بشی همونی که باید:



خیلی وقتا، کارهای کوچیک به نتیجه‌های بزرگی می‌رسن. تا حالا به این فکر کردی که وقتی همه جا تاریکه، من و تو هستیم که می‌تونیم دنیا رو روشن کنیم؟ اگه هر کدوم از اطراف خودمون شروع کنیم، دیگه هیچ کجا تاریک نمی‌مونه.



فصل تازه‌ای پیش روی ماست؛ سه ماه خیلی مخصوص!...
به قول عارف واصل، مرحوم **آیت‌الله قاضی**، خیلی باید
حواسمون جمع باشه؛ توی سه ماه رجب، شعبان و رمضان،
خیلی می‌شه به خدا نزدیک شد!

«سه+تاپ» اینجاست، تا قدر این ۹۰ روز ویژه رو بیشتر و بهتر
بدونیم و با قدم‌های کوچیک اما پیوسته و مشتاق، خودمون
رو به روز کنیم به تنظیماتی که خدا برامون می‌پسند.

«سه+تاپ» شامل فعالیت‌های معنوی، معرفتی و عبادی
معتبر و برگرفته از روایات که شرکت‌کنندگان اون‌ها رو طی این
سه ماه به صورت روزانه انجام می‌دن.

ما هم با پیامک‌های یادآوری، تکه فیلم‌های زنده (لایوهای)
محتوایی، —بستر بازبین (چک‌لیست) روزانه و پشتیبانی
محتوایی، شمارو همراهی می‌کنیم.
یک سال گذشته سه+تاپ رو اینجا ببین:

@setup_ir

حالا که بحث عکس گرفتن شد،
باید یک بار با هم مرور کنیم که
چطور باید لباس بپوشیم.
اسلام در مورد لباس پوشیدن هم
قاعده داره.



برای ساختن دنیای پر از نور، لازمه بدونی چه کاری رو
چه موقعی و چطوری انجام بدی. اولش ممکنه یه کم
سخت باشه، اما در عوض وقتی به هدف رسیدی شیرین و
دلچسبه.

و حالا دیگه وقتش رسیده ما دهه هشتادیا کار رو به
دست بگیریم و میدون‌دار عرصه **جهاد تبیین** باشیم. ما
پیش‌ران‌ها می‌خوایم خرمشهرهای جهاد تبیین رو فتح
کنیم. ما بیدار هستیم و در عصر جنگ روایت‌ها می‌خوایم
جلوی محتوای غلط و دروغ‌های رسانه‌ای دشمن رو، با
واکنش مؤثر بگیریم. ما هستیم که باید روایت‌های باحال
چالشی و رقابتی ارائه کنیم.

خیلی آسونه، فقط کافیه با دوستا و مربی‌مون به صورت
تیمی، توی وبگاه ثبت‌نام کنیم. محتوای آماده‌شده رو
مطالعه و تمرین کنیم و برای یک رقابت جذاب حضوری
آماده بشیم. پس اگه پایه هستی یه کار جدید و جدی رو
شروع کنیم، بسم‌الله! پیش به سوی روشنایی! و پیوند
(لینک) جت‌ما:

<https://jet8.ir>

پسرک بطری آبی از دریا پیدا کرد. در چوب‌پنبه‌ای آن را باز
کرد و با نامه‌ای مواجه شد. توی نامه نوشته بود:

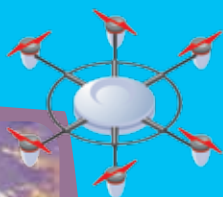
آدم خوش شانس سلام!

قطعاً و یقیناً تو برگزیده‌ای که داری این نامه رو می‌خونی!
چون قراره این نامه زندگیت رو از این رو به اون رو کنه! قراره
به جایی برسونه که بی‌نیاز بشی؛ بی‌نیاز از همه چی! مال،
ثروت، تعلقات، عشق و محبت، و...

می‌خوام نقشه گنجی رو بهت بدم که پنهان پنهان پنهانه!
هر کسی هم دنبال این گنج نمیره، چون به دست
آوردنش سخته!

اما من اینجا تا این راه سخت رو برات راحت کنم. فقط
کافیه به هر چیزی که گفتم گوش بدی و عمل کنی تا
خوشبخت‌ترین خودت باشی. مرکز آموزش مجازی معارف
انقلاب اسلامی:

<https://sabtenam.mpfe.ir/admin/event/new>



الهام رخشنده دوست

من می توانم!



شما، بله منظورم خود شمایی هستید که الان این صفحه را می خوانید. دقیقاً کجا ایستاده اید؟! می دانم که به روشن شدن موتور حرکت نیاز دارید. شروع آن می تواند مطالعه کتاب «ربات پرنده را دوست دارم» باشد که نویسنده آن آقای علی آرمین است و نشر راه یار در سال ۱۴۰۲ آن را به چاپ رسانده است. این کتاب جلد دوم محسوب می شود و عنوان جلد اول آن چنین است: «پرواز با پاراموتور را دوست دارم».

کتاب ماجرای نوجوانی با استعداد و با پشتکار به نام عباس را روایت می کند که با هدف محقق کردن ایده ساخت یک پاراموتور بزرگ که تصویرش را پدر بزرگش کشیده بود، از قم راهی تهران می شود. این کتاب پندآموز، علاوه بر قصه پرتلاطم و پرمکاشفه اش، به مخاطب تلنگر می زند که هرکس در انجام کاری مفید است و اگر در جای درست قرار بگیرد، بی شک می تواند اتفاقات خوبی را برای خود و دیگران رقم بزند.

حالا که کتاب را خواندی، برایمان فیلم معرفی آن را تهیه کن و به نشانی پیام رسان شاد roshd_javan@roshtm.ir یا رایانامه barresiasar@roshtm.ir بفرست. منتظرت هستیم. دوستان شما نیز از کتاب هایی که نشان رشد یا تأیید آموزش و پرورش دارند و در وبگاه samanketab.roshtm.ir معرفی شده اند، فیلم معرفی کتاب تهیه و برایمان ارسال می کنند و ما آن ها را در کانال [@roshtm_javan](https://t.me/roshtm_javan) پیام رسان شاد قرار می دهیم تا همه فرزندان ایران زمین ببینند.

بعضی وقت ها از خودم می پرسم: انسان ها در ذهنشان چه اتفاقی می افتد که وسیله ای را اختراع می کنند؟ چه انگیزه ای باعث حرکت و بلند شدنشان می شود و اساساً چه اصراری به ابداع هست؟ مگر انسان های پیش از ما با کمبود امکانات زندگی نکردند؟ مگر خود ما تا ۳۰ سال پیش بدون تلفن همراه، رایانه و اینترنت نبودیم؟!

همان طور که ابرهای بالاسرم در حال پر و خالی شدن هستند، یاد اشرف مخلوقات، یعنی انسان می افتم. ما سزاواریم که با بهترین داشته ها و ابزارها زندگی کنیم. ما برای تمدن سازی آمده ایم و باید تلاش کنیم تا جانشینان خدا روی زمین شویم و پیام خود را به سراسر جهان برسانیم. برای تحقق این هدف والا به اختراع ابزارهای متنوعی نیاز داریم.

انسان ها به سبب های گوناگون و گاه با انگیزه جنگ و استعمار، مانع تراشی هایی برای ایجاد تمدن نوین اسلامی می کنند و هر روز به دنبال کشف ابزار جدیدی برای رسیدن به هدف خود هستند. پس بزرگ ترین موتور حرکت در این مبارزه، پیروزی حق بر باطل است. امروزه جایگاه کنونی ایران ساخت تجهیزات پیشرفته موشکی و پهپادی بسیار رشد کرده است؛ همان تجهیزاتی که تا چند سال پیش مستکبران عالم می گفتند «فتوشاپ است!» ولی حالا اقرار می کنند پهپادهای ایرانی خیلی خطرناک هستند! و معترض اند چرا به فلان کشور می فروشید؟! این ها کارهایی هستند که نخبه ایرانی انجام داده است؛ این ها آبروی کشور هستند.



۱۵۱ سال پیش، دولت‌مردان ایران در دوران **احمدشاه قاجار**، «مذاکره» را تنها راه حل برون‌رفت از مشکلات کشور می‌دانستند و برای امضای قراردادی راهبردی با انگلستان، دست به کار شدند. این قرارداد به صورت مخفیانه توسط **وثوق‌الدوله** و تیم مذاکره‌کننده منعقد شد. مستند «۱۹۱۹ نوزده نوزده» پس از یک قرن، به دنبال پرده‌برداری از زاویه‌های پنهان این قرارداد است. شما با تماشای این مستند خواهید فهمید، چه انسان‌های برجسته‌ای برای کوتاه‌کردن دست استعمارگران از تمامیت مادی و معنوی خاک ایران، دست به چه رشادت‌هایی زده‌اند. پس همین الان مستند را جست‌وجو و پس از بارگیری با دقت نگاه کن.



#معرفی مستند
حتماً این مستند را ببینید.



سید روح الله موسوی خمینی (ره)

با دست خالی و فقط با پشتوانه مردمی، حکومت شاهنشاهی مورد حمایت آمریکا را از میان برداشت و حکومت اسلامی را جایگزین آن کرد. در یک کلام جهانی را زنده کرد.



نلسون ماندلا

رهبر مقاومت علیه جدانژادی (آپارتاید) و نخستین رئیس جمهور منتخب آفریقای جنوبی است. او در طول ۲۷ سال زندان به مشهورترین چهره مبارزه با جدانژادی تبدیل شد و پس از آزادی، سیاست صلح طلبی را در پیش گرفت که به انتقال آفریقای جنوبی به سمت مردم سالاری کمک کرد. ماندلا همچنین از سیاست های خصمانه آمریکا انتقاد کرد و مخالف تفکرات غربی بود.



کدام طرفی؟



سمت در س

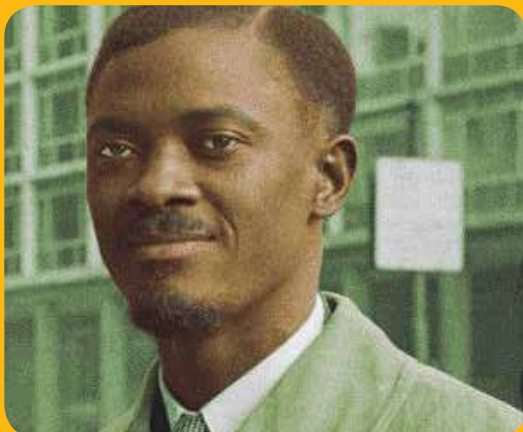
عبدالملك بدرالدین الحوثی

سیاست مدار و رهبر حوثی های یمن است. انصارالله، در جنگی نابرابر به دلیل مداخله آمریکا و اسرائیل، عربستان را شکست داد. این جنبش همچنان به حمایت از مردم غزه ادامه می دهد و کشتی های در حال حرکت به سمت اسرائیل را هدف می گیرد. با وجود حمله های آمریکا و انگلیس به یمن، انصارالله موشک ها و پهپادهای خود را به سمت اسرائیل پرتاب می کند.



پاتریس لومومبا

سیاست مدار و اولین نخست وزیر کشور جمهوری دموکراتیک کنگو بود. وی رهبر استقلال کنگو از امپراتوری استعماری بلژیک است. لومومبا با مبارزه هایی که از جوانی آغاز کرد راه را برای استقلال زئیر از بلژیک فراهم کرد و دست بلژیکی ها را از منابع و بانک های کنگو کوتاه ساخت.



شهید سید حسن نصرالله

سومین دبیرکل حزب الله لبنان بود. پیروزی حزب الله در خارج کردن اسرائیل از جنوب لبنان کاری بود که در جهان کسی جرئت انجام آن را نداشت.



هوشی مین

سیاستمدار و انقلابی اهل ویتنام بود. در جنگ میهنی علیه استعمارگران فرانسه، نیروهای ملی ویتنام توانستند نیروهای فرانسوی را شکست دهند، اینطور بود که یک کشور کوچک و ضعیف مستعمره، یک قدرت استعماری بسیار قوی را شکست داد.



مالکوم ایکس

فعال سیاه‌پوست و مسلمان حقوق بشر است که در آمریکا به دفاع از حقوق آفریقایی‌ها پرداخت. او با نژادپرستی و تحقیرهایی که به آفریقایی‌ها نسبت داده می‌شد، مبارزه کرد و کوشید غرور نژاد سیاه‌پوست را بیدار کند. در نهایت، او نماد مبارزه آفریقایی‌ها علیه نژادپرستی است.



تاریخ

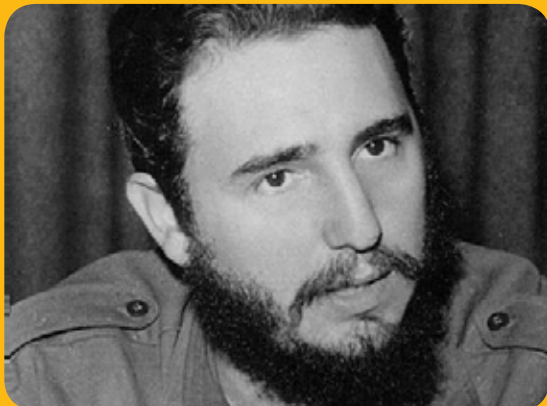
خوزه مارتی

رهبر جنبش استقلال کوبا در مبارزه با امپراتوری اسپانیا بود. مردم کوبا او را قهرمان ملی خود می‌نامند. او نماد مبارزه با سیاست های اروپا به ویژه انگلیس و اسپانیا بود.



فیدل آلخاندرو کاسترو

سیاستمدار و مرد انقلابی کوبایی بود. کاسترو یکی از نمادهای انقلاب کمونیستی در آمریکای لاتین به‌شمار می‌رود؛ زیرا او نخستین حکومت مارکسیست-لنینیست جهان را در نیم کره غربی و در نزدیک‌ترین فاصله به آمریکا برقرار کرد. طرفدارانش او را قهرمان عدالت اجتماعی می‌دانند که در برابر امپریالیسم آمریکا ایستادگی کرد.



هوگو چاوز

رئیس جمهور ونزوئلا و رهبر «حزب بولیواری چپ» و «انقلاب بولیواری» شناخته می‌شود و به خاطر سیاست‌های سوسیال دموکراتیک، ضدیتش با جهانی‌سازی نئولیبرالی، سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا و حمایت از مواضع جمهوری اسلامی ایران و فلسطین، مشهور بود.





خانه شماره ۳۳، خیابان جرج پاتن

معصومه جواهری

پدری ام، نگران از سرنوشت نامعلوم این شهرت زود هنگام، او را به ایران فرا خواندند و فوراً رخت دامادی خانواده امین محتشم را قواره تنش کردند. مهلقا محتشم، دختر یکی یکدانه خانواده که بعد از چهار فرزند ذکور، برای پدر و مادر بسیار عزیز کرده بود، به احترام و اعتبار خواستگاری حاج آقا بزرگ آقاجانی، بدون قید و شرط بله را گفت و با یک جلسه مختصر صحبت عروس و داماد در اتاق پنج دری، بساط عقد و عروسی به راه افتاد.

ایرج همیشه در وصف مهلقا می گفت: «برق چشم های معصوم مادران مرا تسلیم جادوی عشق کرد.»

صدای سوت کتری مرا از قاب خاطراتم بیرون کشید. گوشت بیکن را لای نان برشته شده (تست شده) با قدری روغن زیتون و پودر آویشن و سبزی ها پیچیدم و با یک فنجان چای داغ به اتاق کارم برگشتم.

معمای بزرگی در زندگی ایرج بود که یقین داشتم با بررسی دقیق این عکس ها و اوراق و همین طور شکستن طلسم فروش این خانه حل می شود. من بعد از سال ها به این خانه بازگشتم که به جای ایرج و مهلقا در این فضا قد بکشم و جورجین (پازل) نیمه کاره این قصه را تمام کنم.

ساعت از ۱۲ گذشته بود و من هنوز درگیر آلبوم عکس های پدر بودم. اغلب تصویرها مربوط به پروژه های عمرانی شرکت بود. سرم تیر کشید. اغلب لامپ های خانه سوخته بودند و نور کم اتاق هم سردردم را تشدید می کرد. عینکم را بالای سرم گذاشتم و چند دقیقه چشم هایم را بستم و تصویر

چشم های سبز و عسلی مادر در عکس هم غمبار است. چند ماهی می شد که مادرم دیگر با ایرج حرف نمی زد. از همان شبی که من و مامان به دعوت خانم امیسا به خانه شارو رفتیم و امیسا با آن کلاه گیس مشکی، در تاریکی اتاق با مهلقا حرف زد و گفت: «شارو قسم خورده نگذارد تو و ایرج با هم زندگی کنید....»

من از حرف های آن ها سردر نمی آوردم و در آن روزها دلیلی نمی دیدم شارو با ما دشمن باشد. شارو سال ها بود با پدر کار می کرد و همیشه به پدر و مادرم احترام می گذاشت. من بیشتر از اینکه به شارو بدبین باشم، به خانم امیسا بدبین بودم و در عالم کودکی احساس می کردم او به مادرم و زیبایی ایام جوانی اش حسادت می کند. به خصوص وقت هایی که شارو و پسرانش از دست پخت مهلقا تعریف می کردند، امیسا با خشم به مادرم نگاه می کرد.

از فردای آن روز مهلقا ساز رفتن به ایران را کوک کرد، اما ایرج مدام می گفت: «من اینجا مأموریت دارم و کلی کار نیمه کاره در شرکت هست که متعهد به انجامش هستم.»

پدرم قبل از ازدواج با مهلقا، در همان سال های ابتدای ورودش به دانشگاه، به عنوان دانشجوی برتر مهندسی معماری، از دانشگاه کالیفرنیا راتبه (بورس) تحصیلی گرفت. هم زمان با تحصیل، در یک شرکت ساختمانی مشغول به کار شد و بخشی از طراحی و مرمت بنای سفارتخانه ایران در آمریکا را به عهده گرفت.

کم کم نام مهندس ایرج آقاجانی سر زبان ها افتاد. خانواده



مهمانی‌های رسمی دست می‌گرفت و یک آلبوم عکس. وسایل را بیرون کشیدم. یکی از کیف‌ها به نظرم سنگین‌تر از بقیه بود. آن را باز کردم و داخلش فقط یک دستمال کوچک پارچه‌ای و یک رژلب بود. با بی‌اعتنایی آن را زمین گذاشتم. اما وزن کیف با حجم ظاهری‌اش تناسب نداشت. دوباره کیف را باز کردم و با دقت جیب داخلی آن را گشتم. خالی بود. اما جای چسب لبه قفل طبیعی نبود. با تیغه‌ای (کاتری) آستر مخملی داخل کیف را شکافتم.

یک دفتر یادداشت کوچک داخل آستر بود. دست خط ایرج بود که به زبان فارسی پشتو یادداشت‌هایی را برای مادرم نوشته بود. ایرج و مهلقا روزهایی که سر حال بودند، با هم به یاد ایام مجرد پدر و تجربه نویسندگی و شاعری‌اش، با گویش پشتو یا اوستایی صحبت می‌کردند و صدای خنده‌هایشان خانه را بر می‌داشت.

روزنگار اول

- سلام به تنها رفیق زندگی‌ام، همسر صبورم، مهلقا! این یادداشت‌ها پاسخ تمام ابهام‌ها و سؤال‌هایی است که در این سال‌ها بی‌جواب در فکر و ذهن تو باقی مانده‌اند. فقط بدان من هرگز به خواست خودم وارد این مجموعه نشدم. تمام این‌ها کاملاً اتفاقی و از دل بستگی به دختری شروع شد که بعدها فهمیدم برای جذب من به سرویس، کار می‌کرده است و در ادامه راه، بنا به صلاح دید برخی از دوستان معتمد، مجبور به ادامه همکاری شدم.

این داستان ادامه دارد...

نامزدم الا را در ذهن مرور کردم. از وقتی که به هریسبورگ آمده بودم، یک بار بیشتر با هم حرف نزده بودیم. دو روز هم بود که رایانامه‌هایم را جواب نداده بود.

ذهنم روی الاو غیبت عجیبش متمرکز بود که صدای تقه‌ای ضعیف به در، مرا متوجه خودش کرد. اول تصور کردم خیالاتی شده‌ام، اما چند ثانیه بعد ضربه قدری محکم‌تر تکرار شد.

از سوراخ چشمی راهرو را ورنانداز کردم. چراغ راهرو روشن بود، اما کسی در راهرو دیده نمی‌شد. سایه کش‌داری لبه راه‌پله بود. بلافاصله در را باز کردم.

- بله... بفرمایید؟!... کسی اونجاست؟!

چراغ راهرو خاموش شد. صدای نفس‌های ضعیفی انتهای راهرو شنیده می‌شد و جرئت نکردم پیش بروم. دستم را در هوا تاب دادم تا چراغ روشن شود. با روشن شدن مجدد چراغ، جعبه بزرگی کنار در توجهم را جلب کرد. جعبه را با سرعت برداشتم و به داخل خانه برگشتم.

روی جعبه به زبان عبری نوشته بود ایرج. به طرز عجیبی جعبه را مهر و موم کرده بودند. بعد از ۲۰ دقیقه کلنجار رفتن بالاخره باز شد. وسایل مهلقا بود؛ همان وسایلی که پدرم از مقابل دیدگان شهرزاد برداشت تا کمتر یاد مادر جوانش بیفتد. سجاده نماز مهلقا. هنوز عطر موهایش را می‌شد احساس کرد. بغض چند ساله‌ام شکست و به اندازه تمام این سال‌ها گریستم. تابلوهای کوچک گلدوزی شده. قرآن چرمی آقابزرگ. گل سر مرواریدی که اولین هدیه نامزدی‌شان بود. چندان کیف دستی که مهلقا غالباً در



مسجد الحرام

اولین و بزرگ‌ترین مسجد جهان، مسجد الحرام است. این مسجد در شهر مکه قرار دارد. از منابع دینی اسلام، به ویژه قرآن کریم، چنین برمی‌آید که مسجد الحرام، پیش از اسلام نیز بدین نام نزد مردمان حجاز شهرت داشته است. هرچند پیرامون کعبه بنیاد یوار و حصاری نبوده، ولی کعبه و محیط پیرامونی آن - که محل طواف زائران بوده - بدین نام شناخته می‌شده است. گفته می‌شود این مسجد در طول دوران قدمتش، بارها دستخوش بازسازی و نوسازی قرار گرفته تا بتواند زائران بیشتری را در خود جای دهد. اکنون ظرفیت این مسجد یک میلیون نفر برآورد شده است. اگر نزدیکی مسجد به محوطه خانه خدا را هم در نظر بگیرید، ظرفیتش را تا دو میلیون نفر نیز می‌توانید تخمین بزنید. محوطه این مجتمع مذهبی ۱۶۰۸۶۱ هزار متر مربع است. توجه داشته باشید که این مسجد کماکان در حال گسترش است.

مسجد استقلال

مسجد استقلال، واقع در شهر «جاکاراتای» اندونزی است. در زمان استقلال اندونزی در سال ۱۹۴۹، رویداد بزرگ پیش روی این کشور، آغاز ساخت و ساز بزرگ‌ترین سازه مذهبی جهان در جنوب شرقی آسیا بود. ساخت و ساز این مسجد در سال ۱۹۶۱ شروع شد. مسجد استقلال سالانه میزبان حدود ۱۲۰ هزار بازدیدکننده از سراسر نقاط جهان است. وسعت محوطه آن به حدود ۱۰ هکتار می‌رسد.

محمد رضا میرزایی

مسجدهای بزرگ جهان

مساجد هر چند در اعتقادات ما جایگاه و مقامشان برای عبادت است، اما می‌توانند در گردشگری‌ها نیز می‌توان از آن‌ها بازدید کرد. این جذابیت هم برای مسلمانان وجود دارد و هم برای غیرمسلمانان. در این شماره تعدادی از مسجدهای بزرگ جهان را معرفی کرده‌ایم.

مسجد النبی

دومین و ارزشمندترین مسجد سراسر جهان برای تمامی مؤمنان، در شهر مدینه عربستان سعودی واقع شده است. این مسجد در سال اول هجری (۶۲۲ میلادی) به دستان گرانقدر خاتم النبیین (صلی‌الله علیه و آله) ساخته شده است. مسجد النبی با معماری ترکیبی از سبک‌های اسلامی، ممالیک و عثمانی، با مساحت ۴۰۰ هزار مترمربع، می‌تواند تا یک میلیون زائر را در خود جای دهد.

مسجد فیصل

در پاکستان به مساحت ۱۳۰۰۰۰ متر مربع و محوطه‌ای پنج هزار مترمربعی، حداکثر ظرفیت ۳۰۰ هزار نفر را دارد و یکی از زیباترین مکان‌ها و بزرگ‌ترین مسجد پاکستان است. پادشاه عربستان سعودی، فیصل بن عبدالعزیز، مسئول تأمین مالی ساخت این مسجد بوده و به همین دلیل نام مسجد فیصل گذاشته شده است. پس از ساخت در سال ۱۹۸۶، این مسجد تا سال ۱۹۹۳ بزرگ‌ترین مسجد جهان بود.

مسجد حسن دوم

یکی دیگر از بزرگ‌ترین مسجدهای جهان در شهر «کازابلانکا» در مراکش واقع است و علاوه بر اندازه بزرگی که دارد، نمایی بی‌نظیر و استثنایی را می‌توان از تالار شیشه‌ای بزرگ آن به سوی اقیانوس اطلس شاهد بود. ظرفیت نمازگزاران این مسجد ۱۰۵ هزار نفر و محوطه آن حدود ۹ هکتار است. این مسجد دومین مناره بلند جهان را دارد. امروزه مسجد حسن دوم ترکیبی از سبک معماری اسلامی، موری و مراکشی را دارد. یک واقعیت جالب توجه این است که همه ۸۰۰ میلیون دلار خرج شده در ساختمان این مسجد، به صورت کمک‌های داوطلبانه مردمی جمع‌آوری شده است.



مسجد مقدس جمکران

مسجد مقدس جمکران، در ایران، مهم‌ترین پایگاه شیعیان شیفته و عاشقان دل‌سوخته حضرت بقیه‌الله (ارواحنا فداه)، در مجاورت شهر مذهبی قم قرار دارد. مسجد جمکران به دستور مستقیم حضرت مهدی (عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف) در ۱۷ ماه مبارک رمضان سال ۳۷۳ هجری قمری توسط شیخ عقیف صالح حسن بن مثله جمکرانی احداث شد. این مسجد بارها توسط حکومت‌ها و افراد گوناگون بازسازی شده و توسعه یافته است.

در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی، ساختمان مسجد قدیمی و نیمه‌ویران بود و فقط بعضی افراد مطلع برای شب‌زنده‌داری به این محل می‌رفتند. در دوران اخیر مسجد جمکران به کوشش محمد تقی بافقی رونق یافت. او هر شب چهارشنبه به همراه گروهی از طلاب پیاده به مسجد می‌رفت، نماز مغرب و عشا را در آنجا اقامه می‌کرد و تا اذان صبح در آنجا به عبادت می‌پرداخت. همین موضوع باعث شد که توجه مردم به این مسجد جلب شود.

در حال حاضر مسجد مقدس جمکران از شش جهت شش ورودی به صحن دارد که ورودی شمال شرقی در محور شبستان اصلی احداث شده است و در دو طرف آن می‌توان دو مناره بزرگ بتونی را مشاهده کرد. امروزه این مسجد با وسعت ۴۰ هزار مترمربع به راحتی ۱۵۰ هزار زائر را در خود جای می‌دهد.

شما هم از تجربه حضور خود در مسجد جمکران بنویسید و برای مابفرستید.

خواست با شه، این کارها
در مسجد حرامه.

#احکام



مسجد پادشاهی

مسجد پادشاهی واقع در شهر لاهور پاکستان، یکی از بزرگ‌ترین سازه‌های مذهبی جهان در دنیای اسلام است. این مسجد در میانه قرن هفدهم به دستور آخرین حکمران سلسله بزرگ مغول ساخته شد. ظرفیت حضور ۶۰ هزار نمازگزار را در خود دارد.

مسجد الصالح

مسجد الصالح مسجدی مدرن در صنعا (یمن) و بزرگ‌ترین مسجد این کشور است که در کناره جنوبی شهر و در جنوب «بیمارستان مادران الصابئین» جای دارد. رئیس‌جمهور یمن، علی عبدالله صالح، در نوامبر ۲۰۰۸ آن را افتتاح کرد. مسجد ۲۷۳۰۰ مترمربع مساحت دارد و دارای یک سالن مرکزی به بزرگی ۱۳۵۹۶ متر و گنجایش ۴۴۰۰۰ نفر است. هزینه ساخت این ساختمان نزدیک به ۶۰ میلیون دلار بوده است. مسجد الصالح از دید زیبایی و معماری با مسجد الحرام در مکه مقایسه می‌شود. معماری این سازه آمیخته‌ای از معماری و سبک‌های اسلامی یمن است و آیات قرآنی فراوانی روی دیوارهای آن کنده‌کاری شده‌اند.

مسجد شیخ زاید

مسجد شیخ زاید یکی از نگین‌های زینتی شهر ابوظبی در امارات متحده عربی محسوب می‌شود. ظرفیت نمازگزاران این مسجد ۴۰ هزار نفر است. از معماری با شکوه آن می‌توان به دکوراسیون ساختمان‌ها، سنگ‌های مرمری رنگی و نیمه‌گران‌بهای آن اشاره کرد. در این مسجد بزرگ‌ترین و تجمیلی‌ترین لوستر جهان نصب شده است. مسجد بزرگ شیخ زاید در مجموع ۸۲ گنبد در اندازه‌های متفاوت دارد. محراب یکی از بخش‌های اصلی در معماری مسجد محسوب می‌شود که با الهام از آیه ۱۵ سوره محمد طراحی شده است و رودخانه‌های فراوان در بهشت، از جمله رودخانه‌ای از غسل و شیر را به نمایش می‌گذارد. محوطه مسجد نیز ۲۲ هزار متر مربع است. نام مسجد از نام نخستین حاکم امارات متحده عربی، شیخ زاید بن سلطان آل نهیان، گرفته شده است.



سی یا ۳۰

امیرحسین ثابتی

مطمئنید که همه علت تورم تحریم است؟

بله!

پس چرا قبل از انقلاب در زمان شاه که تحریم هم نبودیم و در برهه‌ای حتی روزانه شش میلیون بشکه نفت می‌فروختیم، اقتصاد ایران تورم بالایی داشت؟ اتفاقاً معمای اقتصاد ایران همین جاست! یعنی برخلاف کسانی مثل شما که فکر می‌کنند اگر تحریم نبود، دیگر تورم هم نداشتیم یا خیلی اقتصاد بدون مشکلی داشتیم، بررسی اقتصاد ایران قبل از انقلاب نشان می‌دهد که این خبرها نبوده است. علتش هم همان است که گفتم. وقتی اقتصاد هر کشوری تک‌محصولی باشد و تولید و صادرات در بخش‌های دیگر ضعیف باشد، آن اقتصاد به شدت آسیب‌پذیر است.

نمی‌خواهم بگویم تحریم هیچ اثر منفی روی اقتصاد ندارد، اما می‌خواهم تأکید کنم که علت اصلی تحریم نیست؛ وگرنه زمان شاه که دیگر تحریم نبودیم! چرا آن زمان هم تورم شدیدی داشتیم؟ ضمن اینکه همین الان در دنیا کشورهایی هستند که یا اصلاً تحریم نیستند یا در مقایسه با ایران تحریم‌های خیلی کم و ناچیزی را دارند تحمل می‌کنند، اما تورمشان مثل ایران بالاست یا حتی بیشتر است! مثلاً ترکیه، در همین مدت تا نزدیک ۸۰ درصد تورم داشته است. ترکیه‌ای که اصلاً مثل ایران تحریم نیست، اما به دلایل گوناگون اقتصادش تورم بسیار بالایی دارد؛ یا حتی آرژانتین و پرو!

همین مثال‌های ساده نشان می‌دهند که تحریم فقط یک علت در کنار بقیه علت‌هاست و اگر در کشور تصمیم‌های درست اقتصادی بگیریم، می‌توان با وجود تحریم هم خیلی بهتر اقتصاد ایران را اداره کرد.

چرا در جامعه ما این قدر مشکلات اقتصادی وجود دارد؟ چرا مشکل تورم و گرانی حل نمی‌شود؟ چه تضمینی وجود دارد که وضع اقتصادی کشور سرانجام خوب شود؟

یکی از اصلی‌ترین مشکلات اقتصادی ایران همان نقطه قوت ماست! یعنی داشتن نفت. اقتصاد ایران اقتصاد نفتی است و این موضوع به جای اینکه نقطه قوت ما باشد، به نقطه ضعف ما تبدیل شده است. چون در طول سال‌های گذشته باعث شده است اقتصاد ما تنبل شود. یعنی عادت کرده‌ایم خیلی سراغ تولید و ایجاد شغل و ثروت نرویم و فقط نفت را از چاه دربیاوریم و بفروشیم و کیف کنیم! اما آرام‌آرام همین موضوع به نقطه ضعف ما تبدیل شده، چون هم تنبلمان کرده و هم اقتصادمان را به یک محصول خاص گره زده است. محصولی که بعداً دشمن آمد همان را تحریم کرد تا درآمد ما کم شود. لذا هر وقت بتوانیم کاری کنیم که اقتصادمان از حالت تک‌محصولی خارج شود و به جای نفت تولیدات دیگری داشته باشیم و آن را صادر کنیم، حتماً گام بزرگی برای قوی‌تر شدن اقتصاد کشورمان برداشته‌ایم.

یک راه مهم هم این است که نفت را به فرآورده تبدیل کنیم؛ یعنی خام‌فروشی نکنیم که راحت نفتمان تحریم شود. بلکه همان نفت را به صدها محصول دیگر تبدیل کنیم و بفروشیم که هم ارزش بیشتری پیدا می‌کند و ثروت بیشتری برای کشور به دست می‌آید و هم وقتی نفت به صدها محصول دیگر تبدیل می‌شود، دیگر نمی‌توان همه آن محصولات را هم یکی یکی تحریم کرد.

اگر تحریم نبود خیلی از این مشکلات را نداشتیم؛ تورم نداشتیم.

ریشه مشکلات اقتصادی چیست؟
یک سؤال پرسیدم و یکی از استادان در
یک کلمه پاسخ دادند.
شما موافقید با جواب ایشان؟
#پرسش‌های دقیق-پاسخ‌های عمیق



تصمیم‌های درست اقتصادی یعنی چی؟ چه کار باید کنیم؟

خاطره‌ای تعریف کنم. در اوایل دوره دانشجویی‌ام، هم‌زمان در یکی از وبگاه‌های (سایت‌های) خبری هم کار می‌کردم. آن وبگاه کلاً ۱۰ نفر هم نیرو نداشت. یعنی با کمتر از ۱۰ نفر اداره می‌شد، اما مخاطب زیادی داشت؛ طوری که هر وقت مطلبی آنجا منتشر می‌کردیم، بلافاصله افراد بسیار زیادی تا سطح مسئولان اصلی کشور آن را می‌خواندند و واکنش نشان می‌دادند.

اما هم‌زمان بعضی از خبرگزاری‌های دولتی که بودجه‌شان شاید ده‌ها برابر همان وبگاه بود، اصلاً چنین اثرگذاری و کارآمدی را نداشتند. چرا؟ چون در آن خبرگزاری‌ها سال‌به‌سال افرادی که بعضی هم علاقه‌ای به کارشان نداشتند، اضافه شده بودند تا فقط حقوقی بگیرند. در حالی که در آن وبگاه بچه‌ها با تمام توانشان از بسیاری از کارها و علاقه‌های شخصی‌شان می‌گذشتند تا کاری را انجام دهند که به آن اعتقاد داشتند. برای همین هم اثرگذاری یک وبگاه کمتر از ۱۰ نفر، چند برابر فلان خبرگزاری با صدها نیرو و چند برابر بودجه بود!

این البته فقط یک مثال بود. عرضم این است که وضعیت خیلی از دستگاه‌های دولتی کشور همین‌طور است. هزینه می‌شود اما فایده در کمترین حالت ممکن است. این هم یکی از مشکلات اقتصاد ایران است.

علاوه بر این‌ها، «فرهنگ کار» هم در ایران ضعیف است. خیلی‌ها دوست دارند یک‌شبه پولدار شوند. دوست دارند به جای کار واقعی و تولید، و بنویس (بلاگر) شوند و با چند تا فرسته (پست) و استوری میلیاردر شوند یا مثلاً در بهابازار (بورس)، یک‌شبه به سودهایی نجومی برسند. فرهنگ کار و تولید، حداقل در مقایسه با خیلی از کشورها از جمله چین و ژاپن، در ایران ضعیف‌تر است و این هم در وضع اقتصادی امروز مابی تأثیر نیست.

مثلاً یکی از مشکلات امروز اقتصاد ایران فرارهای مالیاتی سرمایه‌داران بزرگ و به اصطلاح «مالیات‌های نامتوازن» است. یعنی اگر کسی یک کارمند ساده باشد، قبل از دریافت حقوقش از حسابش مالیات کم می‌شود، اما متأسفانه امروز خیلی از مشاغل هستند که در ماه درآمدهای میلیاردری دارند، یعنی درآمد یک ماهشان چند برابر درآمد یک سال یک کارمند ساده است، در حالی که مالیات‌های بسیار کم و ناچیزی می‌دهند یا اصلاً هیچ مالیاتی نمی‌دهند. اتفاقاً راه درست اصلاح اقتصاد ایران تصمیم‌گرفتن درباره همین مسئله‌هاست.

مشکل دیگر حجم بزرگ اقتصاد دولتی است. اقتصادی که قرار بود در سال‌های گذشته به بخش خصوصی واگذار شود تا از ضرردهی به سوددهی برسد، متأسفانه بسیاری از جاها برعکس شد و به جای بخش خصوصی واقعی، به بخش‌های دیگری از دولت یا افراد فاقد صلاحیتی داده شد که کار را خراب‌تر کردند.

مسئله دیگر هم حقوق‌بگیران زیاد دولت هستند. یعنی بخش قابل توجهی از درآمدهای کشور همین الان خرج حقوق و مزایا می‌شود. تعداد افرادی که در ایران حقوق‌بگیر هستند زیاد است و عملاً بخش زیادی از پول‌هایی که به دست دولت می‌رسد، نیامده خرج و به حقوق کارمندان، بازنشستگان و... تبدیل می‌شود. سال‌های سال دائماً تعداد حقوق‌بگیران بیشتر شده است و این یعنی تحمیل خرج بیشتر به دولت.

برخی از دستگاه‌های دولتی ایران حجیم و سنگین هستند، اما حداقل کارآمدی را دارند. این روندها هستند که باید اصلاح شوند تا اقتصاد کشور به تدریج قوی شود. بگذارید





پرونده ویژه

نقشه گنج

دنبال چی هستی؟ چیزهای عجیب و غریب؟
همیشه سعی کن «صد» خودت باشی.
برای پیدا کردن جواب سؤال هایت، خسته نشو.
مثل همون آدمی باش که برای رسیدن به گنج باید حواسش به نقشه باشه
«نقشه گنج» همون راهیه که می‌ری تا بتونی به جواب‌هات برسی...



آتش‌بید

الهام مقیسه

به دنبال جواب...

*** چرا ارتش سوریه مقاومتی نکرد و ظرف پنج روز از هم پاشید؟ یا چرا بشار اسد در عرض یازده روز از شروع درگیری‌ها، از کشورش رفت؟**

تعجب نکنید، بالاترین سابقه (رکورد) «از هم پاشیدگی» همچنان در دست خود ماست! سال ۱۳۲۰، با حمله متفقین به ایران، ارتش پهلوی اول ظرف ۷۲ ساعت از هم پاشید. اولین کسی که فرار کرد، خود شاه بود؛ یعنی شخص پهلوی اول. پشت سرش، مثل برق و باد، فرماندهان نظامی، پا به فرار گذاشتند.

آقازاده پهلوی اول هم که تا تقی به توقی می‌خورد، بار و بندیش را می‌بست و فرار می‌کرد. مثلاً پهلوی دوم ۲۵ مرداد سال ۱۳۲۸ جمع کرد رفت عراق. از آنجا هم روانه رم شد. آب‌ها که از آسیاب افتاد، توسط آمریکایی‌ها برگشت. همین زمان بود که دانشجویان اعتراض کردند و آن‌ها هم کلی کشتار راه‌انداختند.

یک‌بار هم ۲۶ دی‌ماه سال ۵۷ بود که گریه‌کنان راه افتاد رفت آمریکا، که آن‌ها هم او را رد کردند و برگشت خورد به مصر.



ارمعرکه

نگوید مرگ بر آمریکا

* اگر ما به آمریکا کار نداشته باشیم، آیا آن‌ها با ما کار دارند؟ نه اصلاً. از بس گفتید مرگ بر آمریکا، با ما دشمنی می‌کنند. شما رفتید سفارت آمریکا را اشغال کردید که این همه دشمنی شروع شد.

آن روزی که آمریکایی‌ها چهل پنجاه هزار عتیقه از تخت جمشید کشیدند بیرون و به زور و تهدید از ایران بردند، یعنی دزدیدند، نه مردم ایران مرگ بر آمریکا می‌گفتند و نه رضاشاه ضد آمریکایی بود!

(سال ۱۴۰۲ شهید رئیسی هنگام بازگشت از مجمع عمومی سازمان ملل در نیویورک، ۳۵۰۶ عتیقه را پس گرفت و امسال نیز جناب آقای پزشکیان ۱۱۰۰ لوح را بازگرداند.)

آن روزی که جنگ جهانی شد و انگلیسی‌ها ایران را اشغال کردند و بعد نیروهای آمریکایی وارد کشور شدند تا مهمات را به روسیه برسانند، نه کسی از دیوار سفارت آمریکا بالا رفته بود و نه کسی مرگ بر آمریکا می‌گفت.

وقتی انقلاب نفتی ایران که ۲۵ سال قبل از انقلاب اسلامی انجام شد (اما با کودتای آمریکایی سرنگون شد)، آن روز هم نه تنها کسی شعار مرگ بر آمریکا نمی‌داد، بلکه سردمدار آن انقلاب، خودش آغوشش را برای آمریکایی‌ها باز کرده بود و مرگ بر آمریکا هم نگفته بود.

آن روز که سه دانشجوی ایرانی پرپر شدند، یعنی چهارماه بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، که قرار بود معاون رئیس‌جمهور آمریکا بیاید ایران، دانشگاه تهران ملتهب شد و دانشجویان دست به تحرکات و اعتراضاتی زدند، آن روز هم کسی مرگ بر آمریکا نگفته بود. آن روز که هنوز امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی... در کار نبود.

آن روز که «سیا» ساواک را برای سرکوب مردم ایران تشکیل داد، به طوری که خود محمدرضا شاه هم می‌دانست ساواک به طور مستقیم از آمریکا اداره می‌شود، آن روز هم کسی مرگ بر آمریکا نگفته بود.



زن دوست داشتنی

مولود توکلی

را خواند، همه به کیانا نگاه کردند. جمله‌ها دقیقاً همان جمله‌هایی بودند که او چند دقیقه پیش خوانده بود. بعد از ثنا نوبت صدف بود. صدف که ایستاد، دیگر روی خواندن جمله‌هایش را نداشت. کلمه‌ها تک به تک تکرار همان کلمه‌های کیانا و ثنا بودند. من‌کنان جمله‌هایش را خواند و نشست.

ابروهای خانم دبیر در هم کشیده شد. بچه‌ها هم کلافه شده بودند. معلوم بود که هر سه از روی اولین نتیجه جست‌وجوی اینترنتی، موبه‌مو نوشته‌اند و به کلاس آورده‌اند. خانم اسم نورا که خواند، بچه‌ها فکر کردند باز هم باید همان جمله‌های تکراری را با همان ارائه بی‌هیجان بشنوند. یک نفر خمیازه کشید و یک نفر سرش را گذاشت روی میز تا چند ثانیه‌ای پلک‌هایش را ببندد.

نورا با صدای بلند و چشم در چشم بچه‌ها «بسم‌الله» را گفت و دو بیت شعر زیبا متناسب با موضوع تحقیق خواند. وقتی شروع به ارائه تحقیقش کرد، شور و اشتیاق از نگاه و تن صدایش می‌بارید. لحنش را متناسب با صحبت‌هایش تغییر می‌داد و با حرکت دست‌هایش و سکوت‌های مناسب میان جمله‌هایش و تند و آهسته کردن ریتم کلمه‌هایش، همه نگاه‌های کسل کلاس را به خودش جلب کرد. نورا از روش انجام تحقیقش و سرزدنش به چند کتابخانه هم گفت و از اینکه با چه کتاب‌های جالبی آشنا شده است. آخرین جمله را که به زبان آورد، صدای کف‌زدن بچه‌ها بی‌اختیار در کلاس پیچید.

خانم دبیر دستش را روی شانه‌های نورا گذاشت و گفت: «بهترین راه برای پیدا کردن جواب سؤال‌ها آسون‌ترین راه نیست. یه جست‌وجوی غیردقیق اینترنتی، هرگز نمی‌تونه بالذت قدم‌زدن در راهروی یه کتابخونه یا ورق‌زدن برگه‌های یک کتاب مرجع، برابری کنه. از نورای عزیز ممنونم که لذت واقعی جست‌وجوگری و کشف رو به ما چشوند. به قول شاعر: نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.» صدای کف‌زدن‌ها بیشتر از قبل بالا رفت.

خانم دبیر علامت سؤال را که پایان جمله گذاشت، دستش را از روی تخته برداشت. به چشم‌های کنج‌کاو مقابلش نگاه کرد و گفت: «فقط تا آخر این هفته فرصت دارید جواب دقیق رو پیدا کنید. جلسه بعد باید نتیجه تحقیقتون رو ارائه بدید.» صدف کتابش را بست. پوزخند زد و در گوش نورا نجوا کرد: «چه تکلیف ساده‌ای! یه جست‌وجوی معمولی اینترنتی می‌خواد دیگه.»

صدف هنوز به کلمه‌های نوشته شده روی تخته خیره شده بود و فکر می‌کرد. صدای زنگ که در مدرسه پیچید، صدف کوله‌پشتی‌اش را روی دوش انداخت و رو به نورا، کیانا و ثنا گفت: «عصر میام دنبالتون، با هم بریم پیاده‌روی.» نورا از روی نیمکت بلند شد. خودکارهایش را توی جامدای ریخت و جواب داد: «این هفته نمی‌تونم بیام صدف. وقت زیادی تا چهارشنبه نداریم.»

صدف خندید: «چرا این قدر بزرگش می‌کنی، ده دقیقه‌ای می‌شه جواب رو پیدا کرد و نوشت دیگه. برنامه‌مون رو خراب نکن.»

کیانا و ثنا هم از ته کلاس جلوتر آمدند. ثنا رو به نورا ایستاد: «بچه درس خون کی بودی تو؟»

کیانا ادامه داد: «بیا بریم؛ خیلی خوش می‌گذره.» نورا زیپ کیفش را بست و به چشم‌های صدف نگاه کرد: «گفتم که! این هفته نمی‌تونم بیام.»

صدف روی پیشانی‌اش گرهی انداخت و همراه با ثنا و کیانا خداحافظی کرد و رفت. چهارشنبه خیلی زود از راه رسید. خانم دبیر روی صندلی نشست و دفتر کلاس را باز کرد: «بچه‌ها لطفاً نتایج تحقیقتون رو بذارید روی میز.»

همه خم شدند و برگه‌های روی هم چیده شده را روی میز گذاشتند. خانم دبیر به فهرست نام‌های جلوی رویش نگاهی انداخت و بعد سرش را بلند کرد: «کیانا بیا پای تخته و نتیجه تحقیقت رو ارائه بده!»

کیانا جلوی تخته کلاس ایستاد. به دو برگه در دستش نگاهی انداخت و چند جمله‌ای خواند. وقتی نشست، خانم دبیر ثنا را صدا زد. ثنا که لب باز کرد و جمله‌هایش

وقتی به ایتالیا برگشت او را کشتند
که ثروتش به دست شیعیان نرسد و
شهادت روزی او شد.

سفری که یادگاری اش
شد بوسه امام بر
پیشانی اش و شرکت در
نمازی به امامت حضرت
آیت الله خامنه‌ای

قاب ماندگار



در خانواده کاملاً اشرافی
به دنیا آمد. او باید وارث خاندان
بزرگ آنیلی می‌شد. بنابراین در
یک شرایط بسیار خاصی بزرگ
شد.

برای تحصیل به
دانشگاه پرینستون آمریکا
رفت. این دانشگاه محل
تحصیل فرزندان افراد
ثروتمند است.

یک روز در کتابخانه
دانشگاه مشغول مطالعه
بود که به کتاب قرآن
دیدارش بود. این اولین

می‌گفت موقع خواندن قرآن
انگار با خود خدا حرف می‌زنم

یک روز در تلویزیون کسی
گفت خدا بزرگ‌تر از ناوهای
آمریکایی است. و باعث شد او
به فکر فرو برود که این خدا کدام
خدای تورات؟ خدای انجیل یا
خدای قرآن؟

برای کسی که مادرش
یهودی و پدرش مسیحی
بود، این ملاقات بسیار
جذاب بود که به غیر از
تورات و انجیل، کتاب
دیگری را می‌خواند

به دنبال
پرسش‌هایش رفت تا
اینکه مسلمان شد.

وقتی خانواده متوجه شدند که
او مسلمان شد، تصمیم گرفتند
با راه‌های مختلف او را در یک
فشاری همه‌جانبه قرار دهند
تا دست از اعتقادش
بردارد.

دیگری که ارزش جست‌وجوگری داشته باشد. به‌طور کلی و در چنین شرایطی مادوگزینه مهم روی میز و در مقابل خود داریم:

۱. تماشاگر باشیم و ببینیم دیگران چه می‌کنند و با چشمانی بسته دنبال روی آن‌ها باشیم.

۲. بازیگر باشیم و وارد میدان جذاب جست‌وجو شویم، رنج کاوشگری را به جان بخریم و در عوض به گنج کشف شخصی برسیم.

فطرت هر آدمی مایل به ترقی و پیشرفت است. انسان دوست دارد امروزش از دیروزش بهتر باشد، رشد کند و به همین دلیل در تقلای خوب‌تر شدن است؛ راه می‌افتد تا شیوه و ابزارهای این شدن را بیابد و در جا نزند. تجربه یافتن و دانستن ناشناخته‌ها، از مهیج‌ترین تجربه‌های انسان در طول تاریخ بشریت بوده است. رفتن آسان نیست، اما مسیر با وجود همه دشواری‌هایش شیرین و لذت‌بخش است. وقت خوابیدن، سستی و تنبلی و یا

تصور کن ماهی کوچکی باشی و در اقیانوسی بی‌کران و با وجود کوسه‌هایی ترسناک در اعماق آب‌ها به دنبال گمشده‌ات بگردی. یا دشمنی وحشتناک مثل اژدها داشته باشی و بخواهی کوه به کوه و دره به دره را جست‌وجو کنی تا پیدایش کنی و دلاورانه و جسورانه دمار از روزگارش درآوری و مردم شهرت نفس راحتی بکشند. یا زنبوری تنها باشی و روزهای زیادی امیدوارانه به فکر یافتن مادر ندیده‌ات از این دشت به آن دشت پرواز کنی...

بسیاری از این ماجراها و شخصیت‌های جذاب یا مشابه آن‌ها را در پویانمایی‌های دوران کودکی‌ات دیده‌ای! من و تو قهرمان زندگی خودمان هستیم و دوست داریم درست مثل قهرمان توی فیلم‌ها و قصه‌ها، با وجود نیروهای پلید و شیطانی و دام‌ها و چاه‌ها، شاخ‌غول‌ها را بشکنیم، با وجود سختی مسیر دل به جاده بسپاریم و راهی شویم برای یافتن نداشته‌ها یا گم‌کرده‌هایمان تا زندگی‌مان رنگ و بوی زیباتری به خود بگیرد و به آرامش برسیم.

شاید در خلوت خودت هم اتفاق افتاده باشد مشتاق شوی که راه بیفتی، نمایی و به رسیدن فکر کنی؛ رسیدن به حقیقت، صندوق اسرار، راز خوشبختی، دوست، رؤیا، نزدیکان از دست داده، جواب گره‌های مبهم زندگی و هر چیز

برگه‌ها بالا!

جست‌وجوگری به وقت جوانی

محمد حسن شاهنگی

بی‌خیالی نیست؛ چه بسا با یک غفلت کوچک، کیلومترها و سال‌ها عقب بمانیم و فرصت جبران را از دست بدهیم. با یک اشتباه به ظاهر ساده یک عمر حسرت بخوریم و... روحیه ماجراجویانه جست‌وجوگری انسان مورد تأیید دین ماست و حتی تحقیق در اصول دین، مانند توحید، معاد... نیز به رسمیت شناخته شده است.

اخبار، حوادث و تحولات دنیای اطراف ما مملو از شگفتی‌ها، و رمزها و رازهاست. هر پدیده و اتفاقی که پیرامون ما روی می‌دهد، نشانه و علامتی است برای اینکه ما را به مقصد اصلی رهنمون کند؛ از افتادن یک برگ از درخت بگیرید تا طلوع و غروب روزانه خورشید؛ از تغییرات جسمی و ظاهری روی بدن خودمان، مثل قد کشیدن و... بگیرید تا مرگ و تولد اعضای خانواده؛ از مسدود کردن (فیلتر شدن) «اینستاگرام» گرفته تا حمله ظالمانه رژیم صهیونیستی به مردم بی‌دفاع غزه، لبنان و... باید چشم و گوشمان را خوب باز کنیم تا اسیر تابلوهای راهنمای گمراه‌کننده نشویم.

البته جای نگرانی نیست. ما در این رهگذر، تنها و بی‌پناه رها نشده‌ایم. چراغ‌های مطمئنی برای یکایکمان در نظر گرفته شده‌اند تا با افتخار به قله برسیم و پرچم فتح آن را نصب کنیم. عقل و تحلیل‌های شخصی چراغ خوبی است، ولی با وجود قابلیت‌های زیادش همه‌جا جواب نمی‌دهد. باید در کنار آن به فکر چراغ‌های کامل‌تری و البته پرنورتری هم باشیم؛ چراغ‌هایی بالاتر از عقل ما که از غیب و آینده هم مطلع باشند.

دین اسلام با استفاده از کتاب روشنایی‌بخش قرآن و تعالیم معصومین (ع) به راحتی و آسانی در دسترس ماست تا پاسخ‌های صحیح و درستی برای این سؤال‌ها بیابیم: از کجا آمده‌ایم؟ برای چه زندگی می‌کنیم؟ چگونه می‌توانیم حرکت کنیم؟ و باید به کجا برسیم؟ نکته مهم این است که عقل و دین همیشه همراه و تأییدکننده یکدیگرند و این طور نیست که هر کدام ساز مخالف هم بزنند.

در این جهان معماهای زیادی پیش روست و در جهان بعد از این جهان (جهان آخرت) به مراتب معماها و مجهولات بیشتری برای ما وجود دارد. حس کنجکاوی بشر او را وامی‌دارد که راه حل این معماها را کشف و عطش دانستن او را در این زمینه‌ها رفع کند. این حس در همه دوره‌های زندگی، از کودکی گرفته تا نوجوانی، جوانی و کهن‌سالی وجود دارد. البته در دوران نوجوانی به دلیل اولین مواجهه با خود، خدا و جهانی که در آن زیست می‌کنیم، دوران سرنوشت‌ساز بلوغ، و اینکه در ابتدای مسیر جدی زندگی هستیم، نیاز و عطش کشف ناشناخته‌ها بیشتر است.





دکتر ناصر حیدری

شمی - فکری - ملاحظہ کنندہ

معمولاً توانایی بالایی در تحلیل مسائل و حل مشکلات دارند. آن‌ها به ایده‌های نو و خلاقانه علاقه‌مندند و می‌توانند به راحتی به راه‌حلی جدید برسند. تصمیم‌گیری‌ها آن‌ها بر اساس منطق و استدلال است و معمولاً به دنبال حقیقت هستند. آنها به یادگیری و کشف موضوعات جدید علاقه‌مندند و همیشه در جستجوی اطلاعات بیشتر هستند. آن‌ها ممکن است در تعاملات اجتماعی دچار مشکل شوند و از جمع‌های بزرگ دوری کنند. گاهی اوقات ممکن است احساسات دیگران را نادیده بگیرند و به نظر بی‌احساس یا بی‌دلی باشند. تصمیم‌گیری‌ها چارز تردید شوند و زمان زیادی را صرف تحلیل کنند. به راحتی هواسان پرت می‌شود و ممکن است نتوانند روی یک موضوع خاص تمرکز کنند.



لذت خواندن

(قسمت دوم)

دکتر مرتضی فاضل

در شماره قبل برخی از فن‌های انگیزه بخشی مطالعه در فصل امتحانات و در ایام تحصیل بیان شد. همچنین در شماره قبل به این موضوع اشاره کردیم که هنگام درماندگی و فقدان انگیزه برای مطالعه و خواندن کتاب‌های درسی، بهتر است نزد مشاور بروید و مشکل خود را ریشه‌یابی و درمان کنید. در ادامه و در قسمت دوم، فن‌های کاربردی، ابداعی و کوچکی ارائه می‌شوند که می‌توانند انگیزه شما را برای مطالعه بهبود بخشند.

گفت‌وگو با خود برای توقف فکرهای منفی

هنگام مطالعه غالباً ذهن مقاومت زیادی در برابر «مطالعه کردن» دارد و اگر شما بتوانید در شروع مطالعه بر این مقاومت ذهن غلبه کنید، انگیزه‌تان برای ادامه مطالعه بیشتر خواهد شد. طبیعی است که ذهن شما بیشترین تلاش خود را در ابتدای مطالعه برای ممانعت از این کار انجام می‌دهد. لذا شما می‌توانید در این باره با ذهن خود گفت‌وگو کنید. حتی می‌توانید گفت‌وگوها و استدلال‌های ذهن خود را برای مطالعه نکردن بر زبان بیاورید و روی کاغذ بنویسید. سپس به این فکرها پاسخ مثبتی بدهید و سعی کنید با جمله‌ها و استدلال‌های مثبت و سازنده فکرهای منفی و غیرمنطقی خود را تغییر دهید.

مثلاً اغلب شما در شروع مطالعه چنین استدلال، جمله‌ها و فکرهایی را با خود مرور می‌کنید: «الان فرصت زیادی دارم. می‌توانم از بعد از ظهر یا فردا خواندن را شروع کنم. این امتحان خیلی مهم نیست. نمره قبولی برای من کافی است. مطالعه زیاد اتلاف وقت است. مطالب کتاب سخت است و من یاد نمی‌گیرم.»

بدیهی است چنین جمله‌هایی مانع مطالعه کردن شما می‌شوند. شما می‌توانید در چنین موقعیت‌هایی با خود گفت‌وگو کنید و جمله‌های سازنده و مثبتی را با تکرار کردن، نوشتن و نصب آن‌ها در معرض دید، ملکه ذهن‌تان کنید؛ از جمله اینکه: «چرا از همین حالا شروع نکنم؟ شاید فردا اتفاق غیرمنتظره‌ای بیفتد؟ اگرچه امتحان خیلی مهم نیست، ولی می‌توانم با کمی خواندن و نمره خوب، معدلم را بالا ببرم. مطالعه زیاد مثل عبادت است. مطالعه زیاد تسلطم را افزایش می‌دهد. درست است مطالب کتاب سخت‌اند، اما من از آن‌ها سرسخت‌ترم. من تلاش را می‌کنم و نتیجه خیلی مهم نیست. خدا هم کمک می‌کند.»

یادآوری و تمرکز روی لحظه امتحان

برای افراد بازیگوش و بی‌خیال این فن موجب تمرکز و توجه بیشتر آنان می‌شود. برای اجرای این فن شما دو جلسه امتحانی را تجسم کنید که در یکی از آن‌ها با مطالعه و مسلط و در دیگری بدون مطالعه حضور دارید. سپس فکرها و احساس‌های خود را حین و بعد از جلسه بیان و یادداشت کنید. مثلاً در جلسه امتحان بدون آمادگی احتمالاً به خود چنین جمله‌هایی را گفته‌اید: «اگر چند ساعت مطالعه کرده بودم، نمره بهتری می‌گرفتم. کاش وقت خود را صرف بازی‌های رایانه‌ای نکرده بودم! کاش گوشی‌ام را این چند ساعت خاموش کرده بودم.»

و در جلسه‌های امتحان دارای آمادگی قبلی، احتمالاً به خود گفته‌اید: «از فرصت‌هایم چقدر خوب استفاده کردم. تسلط خوبی روی سؤال‌ها داشتم! از وضعیت خودم خیلی راضی هستم.» در ادامه هم به خودتان بگویید به زودی امتحان فرا می‌رسد. لذا برای لحظه‌هایی جلسه امتحان فردا را تصور کنید: چه گفت‌وگوهایی با خود خواهید داشت؟ در پایان و پس از امتحان، گفت‌وگوهای خود را زیباتر کنید.



یادداشت فکرهای مزاحم، تخیل‌ها و کارها حین مطالعه

فکرهای مزاحم در آغاز مطالعه یکی از مانع‌های بزرگ مطالعه هستند و امکان دارد مانع تمرکز و حتی شروع مطالعه شما شوند. عمده‌ترین فکرهای مزاحم افراد حین مطالعه عبارت‌اند از: فکرکردن در مورد وظایف، فکرکردن درباره کارهای دوست‌داشتنی، تخیلات و رؤیاهایی در مورد آینده و حسرت و نگرانی از مشکلات گذشته و آینده است. این فکرهای مزاحم را با نوشتن قبل از مطالعه و یا حین مطالعه روی کاغذی خاص و در نظر گرفتن فرصت مناسبی برای فکرکردن به آن‌ها کاهش دهید. اگر موضوعی مهم، چالشی و آزاردهنده دارید، می‌توانید در طول روز زمان مناسبی برای فکرکردن به آن اختصاص دهید و هنگامی که موقع مطالعه به سراغ شما می‌آید، به خود بگویید الان وقت مطالعه است و در فلان زمان به تو فکر می‌کنم.

تجسم تلاش و کوشش به جای تجسم موفقیت

یکی از فن‌های شناخته‌شده در انگیزه‌بخشی افراد «فن تجسم موفقیت در ذهن» است. در مباحث مثبت‌اندیشی بر این تجسم و تلقین‌های مثبت تأکید زیادی می‌شود. مثلاً از افراد خواسته می‌شود تصور کنند ثروت زیادی به دست آورده‌اند، یا اینکه در مسابقه‌ای پیروز شده‌اند و یا در امتحانی موفق شده و نمره خوبی گرفته‌اند. اما این شیوه به دلیل‌های متفاوت تأثیر پایدار اندکی دارد. به‌ویژه تجسم موفقیت، هنگامی که فرد با شکست‌های متوالی روبه‌رو می‌شود، به نوعی موجب تخدیر و پناه بردن به تخیل می‌شود.

فن جایگزینی که کمتر مورد توجه قرار گرفته است و تأثیر زیادتری در انگیزه‌بخشی شما دارد، تجسم تلاش و کوشش به جای تجسم موفقیت است. در این فن به جای آنکه تصور کنید نتیجه دلخواهتان را به دست آورده‌اید، تصور کنید که در حال تلاش و کوشش برای کسب موفقیت و نتیجه هستید. مثلاً آخر شب قبل از خواب و یا صبح زود در حالت خواب‌وبیداری تصور کنید که در ساعت‌های خاصی در حین مطالعه درس انتخابی خود هستید و با ذوق و شوق زیاد به خواندن کتاب و حل تمرین‌ها و مسئله‌های می‌پردازید.

تجسم تلاش و کوشش به جای تجسم موفقیت، اولاً به واقعیت نزدیک‌تر است و شما می‌توانید به راحتی در عمل آن را به کار گیرید. ثانیاً تنش (استرس) شما افزایش نمی‌یابد و در عوض انگیزه شما برای مطالعه و خواندن افزایش می‌یابد. پس به جای تجسم رسیدن به موفقیت تجسم کنید در حال تلاش و کوشش برای رسیدن به آن هستید.

شروع مطالعه از هر جای کتاب

برخی از دانش‌آموزان نسبت به بخش‌هایی از کتاب حس خوبی دارند. می‌توانید برای آغاز مطالعه از بخش‌هایی که برایتان آسان‌تر و جذاب‌تر بوده‌اند، یا احساس خوبی به شما می‌دهند، شروع کنید. مهم آن است که شما مطالعه را آغاز کنید. در ادامه بهتر است در چنین مباحثی توقف نکنید و به سراغ سایر مطالب کتاب نیز بروید. لازم به ذکر است، گاهی فصل‌های پایانی کتاب را به دلیل فرصت کم از دست می‌دهید. در اینجا بهتر است از فصل‌های پایانی کتاب شروع کنید تا هم احساس به پایان رسیدن کتاب را داشته باشید و هم این بخش از کتاب مورد غفلت قرار نگیرد.

البته برخی از مفهوم‌های کتاب پیش‌نیاز مفهوم‌های دیگرند و خواندن از فصل‌های پایانی کتاب ممکن است چنین تصویری را در ذهن ایجاد کند که مطالب خوب یاد گرفته نمی‌شوند. در صورت بروز چنین مشکلی در حین مطالعه، انگیزه شما افزایش می‌یابد و گاهی خودبه‌خود سراغ مفهوم‌های پیش‌نیاز در فصل‌های قبلی کتاب می‌روید.



تمام پشت کنکوری‌ها می‌دانند که زندگی به دو بخش قبل از آزمون سراسری و بعد از آزمون سراسری تقسیم می‌شود. قبل از آزمون سراسری به یک مجموعه چیزها فکر می‌کنی که فکر نمی‌کردی هیچ وقت در زندگی‌ات به آن‌ها فکر کنی! و بعد از آزمون سراسری باید ذهنت را به مسئله‌های دیگر درگیر کنی. مثلاً هیچ وقت تا این سن به این فکر نمی‌کردی که ممکن است یک روز دور از خانواده‌ات که هیچ، دور از شهر و دیار خانواده‌ات، زندگی کنی. تازه در مرحله آزمون سراسری متوجه می‌شوی زندگی کردن بدون خانواده‌ات یعنی چه!

وقتی داشتیم سؤال‌های چندگزینه‌ای را یکی یکی آزمون می‌کردم، خان عمو مثل همیشه در حالی که خلال دندان را میان دندان‌های یکی در میانش می‌کشید، با خنده پرسید که خب قرار است که در کدام شهر درس را ادامه بدهم. من که تا آن روز به این سؤال فکر نکرده بودم، گفتم خب همین جا و همین شهر... پوزخند خان عمو به قهقهه تبدیل شد و من فهمیدم که ناچارم غیر از انتخاب رشته، انتخاب شهر هم داشته باشم و همین شد معضل کل فامیل!

خاله بزرگ که پسرش در همدان درس می‌خواند گفت: «همدان را انتخاب کن که با پسرخاله‌ات بروی و بیایی» و خان دایی بزرگ که پسرش در اهواز بود گفت: «چرا با پسر دایی‌اش نرود و نیاید!» و بعد میان خاله و دایی دعوا شد و ماما خانم گفت: «اصلاً نه اهواز نه همدان! شمال را انتخاب کن.»

خان بابا گفت: «رشت را انتخاب کند که یکسره به جنگل و دریا برود و برای ما فیلم بفرستد؟ بهتر است برای درس خواندن به جنوب برود.»

مامان خانم گفت: «مگر جنوب کیش ندارد؟ می‌خواهی از فردا به قشم و کیش بروی و تنها کاری که نکند درس خواندن باشد؟!»

این جواری بود که شوهر عمو مداخله کرد و گفت: «اصلاً بروی شیراز، هم فال است و هم تماشا! باغ ارم و حافظیه و سعدیه...»

عمو خانم با اعتراض گفت: «تو که لایبی بلد هستی، چرا یک بار ما را تا سر کوچه نبردی. حال آدم از باغ ارم و حافظیه می‌زنی؟!» بعد هم به من هشدار داد که حق نداری در شیراز درس بخوانی...

زن دایی پیشنهاد داد: «اصفهان نصف جهان است. برو در نصف جهان بگرد و درس بخوان.» خان بابا معترض شد و گفت: «این می‌خواهد درس بخواند یا جهانگردی کند؟!» و بعد عمو کوچک تراز همه گفت: «هر جامی خواهی درس بخوانی بخوان، فقط شهری را انتخاب کن که مسیرش هواپیمایی نباشد که سقوط کنی...»

همین که عمو کوچک این اظهار نظر را کرد، عمو وسطی گفت: «... و البته اتوبوسی هم نباشد که خواب‌آلودگی راننده حادثه بیافریند!»

و دایی بزرگ تر گفت: «آبی و کشتی هم نباشد که غرق بشوی و دریا کتاب‌هایت را برگرداند!»

عمو خانم گفت: «قطاری هم نباشد که قطار از ریل خارج می‌شود!»

مامان خانم هم گفت: «مسیر ماشین شخصی هم که من نمی‌گذارم بروی! معلوم نیست با چه سرعتی می‌روند و می‌آیند و اصلاً مسافرکش‌هایش چه کسانی هستند...»

و این جواری بود که خان بابا کتاب آزمون را از من گرفت و گفت: «تو درس بخوان نیستی! تو اگر درس بخوان بودی، در شهر خودت قبول می‌شدی و ما را اسیر و نگران این شهر و آن شهر نمی‌کردی...

... تو می‌خواهی بروی تفریح و کشتی سواری و دریانوردی و آتش در جنگل زدن و جهانگردی... کنکوری هم کنکوری‌های قدیم!»



کدام شهر؟ کدام دانشگاه؟

معصومه پاکروان



کسی که با آمادگی سرکلاس حاضر
شده باشد همیشه آرام است.



وقتی معلم برای درس پرسیدن اسم
بالایی یا پایینمونتو میخونه ما به
آرامش می‌رسیم انگار معجزه شده

طراح: نازنین اسماعیل زاده

تقویم

فاطمه زهرا فهمی

۹ بهمن: مبعث حضرت رسول اکرم (صلی الله)

چه چیزی درون او جوشید که او را بر تمام برانگیزاند؟
چه چیزی شنید که باید به گوش همه می‌رساند؟ چه چیزی
را باید اول برای خودش، بعد برای همه آدم‌ها می‌خواند؟
شما تابه حال از آنچه او خوانده، خوانده‌اید؟



۷ بهمن: شهادت امام موسی کاظم (علیه السلام)

سربازان می‌گفتند او اینجاست، اما من پیش از آن‌ها
فهمیده بودم. نور و گرمای حیات را از جانب او حس
می‌کردم. گویی می‌فهمیدم نوری نزدیک من بر همه
انوار غلبه دارد. من مشعل کوچکی بودم که تنها
اندکی فضای نور و تاریک زندان‌ها و سیاه چال‌های
هارون را قابل دید می‌کردم. اما تابیدن به او شوخی
بود. امام کاظم (علیه السلام) روشنی بخش ابهامات،
کژی‌ها، ظلم‌ها و ستم‌ها بود؛ حتی در زندان.

۱۲ بهمن: آغاز دهه فجر

حرف هر کسی را باید از زبان خودش شنید؛ تاریخ را هم.
بی‌نوا حق دارد قهر کند و نگذارد از وقایعش عبرت بگیریم.
جوری افتاده سر زبان‌ها و پس‌وپیش تعریف می‌شود که
برای یافتن اصلش باید دنبال عیار بود. به راستی چه شد
که خون ملتی به جوش آمد و تاریخ جدیدی برای خود
رقم زد؟ امام خمینی (ره) چرا و به کجا رفته بود که به ایران
بازگشت؟



۱۴ بهمن: میلاد امام حسین (علیه السلام)، روز پاسدار

موجود نوپا مراقبت می‌خواهد. دلسوزی لازم دارد. نباید
از مادر و پدر جدا شود، که اگر شد، یا دندان گرگ نابودش
می‌کند یا کوچکی خودش.

و شما آمدید پدری کنید برای جامعه نوپای اسلامی، آنگاه
که هر دو خطر در کمینش بودند. و این گونه عاشورا رقم
خورد.

۱۵ بهمن: میلاد حضرت عباس (علیه السلام)، روز جانباز

ماه انعکاس زیبا و جدیدی است از نور خورشید. عباس بن
علی هم.
نورش را از امامش گرفته است که این چنین در تاریخ
می‌درخشد؟ تو هم درخشش را دوست داری؟





۱۹ بهمن: روز نیروی هوایی

خاندان پهلوی خیلی به ما خدمت کردند. درست است که کلی از پول‌هایمان را با خودشان به خارج بردند و خوردند، اما عوضش چمدان چمدان استقلال و خودکفایی برایمان یادگاری گذاشتند. تا آنجا که اول جنگ، حتی سیم خاردار هم نداشتیم. حالا وسط این نداری سلاح و تجهیزات و پشتیبانی و... چقدر باید شجاع بود که با هواپیما به دل دشمن متجاوز زد و او را در جای خود نشانند.



۱۶ بهمن: میلاد امام سجاد (علیه السلام)

رکود تا ناکجاآباد دل و جان مردم فرو رفته بود؛ تا آنجا که دیگر کسی حرکت را انتخاب نمی‌کرد.

فکری تدوین شده، مثل «صحیفه سجادیه»، لازم بود تا رکود ذهن مردم و خفقان ترسناک بنی‌امیه را بشکنند.

آن زمان کسی چه می‌دانست این تلاش حساب شده، نه تنها در زمان امام بعدی اوضاع را کمی سروسامان می‌دهد، بلکه تا قرن‌ها بشر را در شناخت دین یاری می‌کند.

۲۶ بهمن: ولادت امام زمان (عجل الله)

زندگی در عصر ما گره‌های سخت و پیچیده‌ای خورده است، اما نباید وضع موجود را قبول کرد و به آنچه هست قانع شد. در عین حال من امید دارم به گشایش هر بن‌بستی در زندگی و این امید با وجود شما تحقق پیدا کرده است. می‌دانم شما گره از کار انسان می‌گشاید و همه نیروهای او و طبیعت را استخراج می‌کنید؛ آقای مهربانی‌ها.

۲۲ بهمن: روز میلاد حضرت علی اکبر (ع)، روز جوان و پیروزی انقلاب اسلامی

«جوان و نوجوان چشمه جوشان نیرو و استعداد است» و همین نیرو و استعداد توانست سیاهی دوران پهلوی را بشکافد و انقلاب اسلامی را به ثمر برساند.

در انتظار نشستی؟
در انتظار بایستی!



به بهانه نیمه شعبان می‌خواهم از تفاوتی بگویم که شاید بعضی‌ها را ناراحت کند.
ما تفاوت داریم با آن‌هایی که بی‌عبار و خاموش و مثل مرداب، به نشستن و دعا کردن بسنده می‌کنند.
ما برای ظهور قیام می‌کنیم.
ما برای ظهور انقلاب می‌کنیم.



۲۹ بهمن: قیام مردم تبریز

آذربایجان اویاخی

انقلابا دایاخی

غوغای ۲۹ بهمن





سلام به شما خواننده عزیز مجله رشد جوان
در این صفحه یک طراحی و در دل آن یک معمای کاملاً مفهومی آمده است. قرار است پاسخ معماران در میان صفحه‌های مجله
جست‌وجو کنید.
اینجا جایی برای بروز استعداد های شماست. یک بهانه برای دورهمی جوانان ما، بهانه‌اش می‌شود یک طراحی و رنگ آمیزی؛ تا
تحلیل شما، حرف و بحث و نکات شما شنیده شود.
چه اثری می‌توانید بفرستید؟ به صفحه ۳۳ رجوع کنید.



همراه با خانم شما کاشانیها
طراح این صفحه، نقاشی آموزش ببینیم





بچه ها مچکریم

جمعی از مخترعان و نخبگان
جوان ایران اسلامی



زهرا عرب



آرتین سالاری



امیرعباس کاووسی



بادرا فزونیان



ایلیا رضازاده



لیلا کشاورزی



غزل نورایی



اهورا ابولی



الینا و کامری اسلامی



هلیاراجی



پوریا مینایی